

تحلیل جامعه‌شناختی شکاف نسلی فرزندان و والدین در انتظار از نقش یکدیگر در خانواده شهری ایران (مطالعه موردی: شهر تهران)

حبیب‌الله کریمیان^۱، مهرداد نوابخش^۲

چکیده

یکی از نهادهای اجتماعی در هر جامعه‌ای که نقش و انتظارات از نقش در آن حائز اهمیت است خانواده است. در خانواده شهری ایران اعضا خانواده دارای نقشهای مهمی نسبت به یکدیگر هستند و متقابلاً انتظار هر یک از اعضا از نقش‌های سایرین هم مورد توجه میباشد و تعدد نقش‌های والدین که بعضاً به تعارض نقشها می‌انجامد از یک طرف و گذار خانواده شهری ایران از سنتی به مدرن از طرف دیگر منجر شده است که بین انتظاراتی که فرزندان از والدین دارند و انتظاری که والدین در ایفای نقشهای خود دارند تفاوت ایجاد شود. روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش از لحاظ زمانی به صورت مقطعی، از لحاظ میزان ژرفایی، پهنای، از بعد کارکردی پژوهش کاربردی و از بعد زمینه و قلمرو اجرا و نحوه جمع‌آوری داده‌ها میدانی در نظر گرفته شده است. ابزار اندازه‌گیری در این تحقیق پرسشنامه محقق ساخته جهت اخذ اطلاعات از مصاحبه‌شوندگان است. جامعه آماری مورد مطالعه این تحقیق، کلیه خانواده‌های شهر تهران در ۲۲ منطقه شهرداری می‌باشند که تعداد آنها برابر با ۲۵۹۷۷۳۱ خانواده با توجه به آمار سرشماری سال ۱۳۹۰ است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بین نگرش به نوگرایی، نگرش به فردگرایی، و شکاف نسلی تفاوت معنی‌داری وجود دارد. در بعد شعائر و مناسک دینی نظیر نماز و روزه و ... شکاف نسلی وجود دارد.

واژگان کلیدی: شکاف نسلی، انتظار از نقش، نوگرایی، اعتقادات دینی، فردگرایی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۶/۲۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۰/۱۴

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Email: habibkarimian@yahoo.com)
^۲ استاد جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) (Email: mehrdad_navabakhsh@yahoo.com)

مقدمه

تحت تاثیر فرایند جهانی شدن و با ورود عناصری از مدرنیته در کشورهای جهان سوم، تغییراتی در ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها و از جمله ایران رخ داده است. یکی از مظاهر این تغییرات خانواده بخصوص در جامعه شهری است. در ایران و بخصوص طی چند دهه اخیر در خانواده شهری و به ویژه شهرهای بزرگ مثل تهران تحت تاثیر ورود مدرنیته نهاد خانواده از جهات مختلف تغییر کرده است. یکی از این تغییرات ایجاد شده تغییر در نقش های پدر و مادر است که موجب تفاوت بین نقش های آنها در خانواده سنتی و خانواده مدرن شده است به گونه ای که والدین با بر عهده گرفتن نقش های متفاوت بنا به ضرورت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دچار تعدد و تنوع نقش شده اند و لاجرم بخشی از نقشهای سنتی خود را رها کرده و در انجام بعضی دیگر از نقشها تغییراتی ایجاد کرده اند. از آنجا که یکی از مهمترین متغیرهای تاثیر گذار در تعیین و تعریف نقش، انتظارات دیگران از کنش گر است در خانواده شهری ایران نیز فرزندان در تعیین و تعریف نقش والدین موثر هستند. اما به نظر می رسد که انتظار فرزندان از نقش والدین با انتظاری که والدین از نقش خود دارند متفاوت است و این تفاوت نگرش منجر به نارضایتی و تضعیف روابط بین والدین و فرزندان شده است. به این معنی که فرزندان انتظار دارند والدین نقشهای سنتی (خانه داری) خود را به نحو احسن انجام دهند در حالیکه والدین برای نقش های جدیدی که در عرصه های مختلف خارج از خانه بر عهده گرفته اند ارزش قائلند و انتظار آنها با انتظار فرزندان متفاوت است.

اگر «پایگاه» موقعیت ویژه ای باشد که شخص در جامعه یا گروه به دست می آورد، نقش نوعی رفتار است که با پایگاهها یا شغل های خاص جامعه ارتباط پیدا می کند. جوامع هر چه دارای ساخت پیچیده تری باشند، پدیده تعدد نقش ها بیشتر مشاهده می گردد. نتیجه تعدد نقش ها، پدیده دیگری است که اصطلاحاً آنرا تضاد و تعارض نقش ها گویند. تضاد نقش ها بدین معناست که در نتیجه تعدد نقش ها بین برخی از نقش های اجتماعی فرد با نقش های دیگر وی تضاد در می گیرد. بعضی از نقش ها با نقش های دیگر فرد سازگار نبوده و در مواردی نیز حتی یک نقش واحد ممکن است به تنهایی بقیه نقش های فرد را تحت الشعاع قرار دهد. بعنوان مثال شخصی که در یک جامعه صنعتی مدیر موسسه اقتصادی معتبری است، بدلیل اشتغالات فراوانی که در رابطه با این شغل دارد، ممکن است قادر به ایفای سایر نقش های اجتماعی خود بطور کامل نباشد و نقش پدری را به نحو احسن انجام ندهد. چنانچه عضو گروه سیاسی یا حزبی باشد، به عنوان عضوی فعال تلقی نگردد و به همین سیاق وظایف دیگر خود را در موسساتی که عضویت آنها را قبول نموده است نتواند ایفا کند. چنین وضعیتی را که غالباً در جوامع با ساخت پیچیده مبتنی بر اقتصاد صنعتی دیده می شود اصطلاحاً تضاد یا تعارض یا ستیز نقش ها گویند.

گاهی اتفاق می افتد که فرد در اجرای نقشی که از او انتظار می رود، به دلیل تعارض نقش ها و انتظاراتی که دیگران از او در قبال نقش دارند، دچار مشکل شود. چنین وضعیتی را فشار نقش گویند. برای مثال دانش آموزان از معلم توقع رفتار دوستانه و رسمی دارند و همکاران معلم از او توقع رفتار دوستانه و غیر رسمی دارند، یا دانش آموزان از وی می خواهند که در نمره دادن سختگیری نکند ولی مدیر از وی می خواهد سختگیر باشد.

بنابراین برای نقش هایی که فرد برعهده دارد دو حالت در نظر گرفته می شود:

- زمانی که نقشها با هم سازگار شده و مکمل هم دیگر هستند.
- زمانی که باهم سازگار نشده اند.
- درحالت دوم تعارض نقش وجود دارد و فرد قادر نیست وظائف خود را در نقشهای مختلف به خوبی ایفا کند. این حالت پیامد های زیر را به همراه دارد:
- عدم کارایی فرد در نقش های مختلف
- افزایش ناهماهنگی در مجموعه های نقشی مختلف

- اختلاف فرد با ایفا گران نقش ها در جامعه
- احساس نگرانی و نارضایتی در فرد

مثلاً مادری که کارمند است و صاحب فرزند، مشکلات و گرفتاری مربوط به فرزند، آوردن به مهدکودک و .. گرفتن مرخصی برای رسیدگی به امور زندگی باعث می شود که وظائف محوله در اداره را مانند سایر کارمندان نتواند انجام دهد در نتیجه هم در انجام وظائف خانه داری نگران است و هم از کاری که در اداره انجام می دهد احساس رضایت ندارد. یکی دیگر از علل برآورده نشدن انتظارات و پیامد آن اختلاف و عدم رضایت است. نمونه ی آن والدین و فرزندان هستند که در محیط خانه و در مورد تکالیف و نقش های یکدیگر انتظارات متفاوتی دارند و در نتیجه یکدیگر را به عدم رعایت حقوق هم متهم می کنند. اختلاف بین والدین و فرزندان در دوره نوجوانی هم از ابهام نقش ناشی می شود. ابهام نقش علاوه بر ایجاد اختلاف میان افراد، از تحقق هدف های مورد نظر جلوگیری می کند. زیرا ابهام نقش موجب عدم انجام وظیفه از طرف ایفا کنندگان نقش های مختلف می شود و باعث عدم تحقق هدف به شکل مطلوب می شود.

یکی از نهادهای اجتماعی در هر جامعه ای که نقش و انتظارات از نقش در آن حائز اهمیت است خانواده است. در خانواده شهری ایران اعضا خانواده دارای نقشهای مهمی نسبت به یکدیگر هستند و متقابلاً "انتظار هر یک از اعضا از نقش های سایرین هم مورد توجه میباشد و تعدد نقش های والدین که بعضاً" به تعارض نقشها می انجامد از یک طرف و گذار خانواده شهری ایران از سنتی به مدرن از طرف دیگر منجر شده است که بین انتظاراتی که فرزندان از والدین دارند و انتظاری که والدین در ایفای نقشهای خود دارند تفاوت ایجاد شود و این تفاوت منجر به بروز نارضایتی ها گردد. بعنوان مثال فرزندان از مادران خود انتظار دارند امور مرتبط به خانه همچون آماده کردن غذا، تمیزی و نظافت، رسیدگی به امور درسی و آنچنانکه مورد انتظارشان است انجام گیرد یا از پدر انتظار دارند نقشهایی همچون بازی کردن با فرزندان، گذران اوقات فراغت با آنها، رسیدگی به امور درسی، حضور مداوم در مدرسه و را انجام دهند. اما والدین که مجبور به ایفای نقشهای دیگری خارج از خانه هستند نه تنها نمی توانند این میزان از انتظار فرزندان را برآورده کنند بلکه برای ایفای نقشهای مورد انتظار فرزندان دچار نوعی تعارض و تضاد نقش می شوند. این تفاوت بین انتظار والدین از نقش خود و انتظار فرزندان از نقش والدین موجب ایجاد نارضایتی در فرزندان گردیده و مناسبات اجتماعی درون خانواده را با مشکل روبرو می کند.

ملاحظات نظری

در زمینه موضوع مورد بحث باید به دو دسته نظریه اشاره نمود: یک دسته نظریاتی که به مفهوم شکاف نسلی و تغییر ارزش ها می پردازند. و دسته دوم نظریاتی است که به مفهوم انتظار نقش می پردازند. ابتدا به نظریه های دسته اول اشاره می کنیم:

مروری بر پاره ای نظریه های مرتبط با نسل و شکاف نسلی

کارل مانهایم: از نخستین افرادی که موضوع شکاف نسل ها را مطرح کرد، مانهایم است. وی در ۱۹۲۵ مقاله ای تحت عنوان «مشکل نسل ها» نوشت که بحث از نسل را به طور جدی آغاز نمود و بسیاری پس از وی به این بحث توجه کردند. مرکزی ترین عنصر بحث وی «واحد نسلی» است که به معنای گروه سنی-زیستی در نظر گرفته شده و دارای چندین ویژگی است:

۱. دارای محل مشترک در جریان اجتماعی و تاریخی است. این موقعیت تعیین کننده حوزه کسب تجربه ممکن با توجه به شرایط است.
۲. سرنوشت و علقه مشترک بر اساس طبقه بندی اقتصادی اجتماعی دارند.
۳. دارای هویت واحد بر اساس تجربه مشترک هستند.

از نظر مانهایم واحد نسلی بیشتر از یک گروه سنی زیستی و هر یک از همدوره ای های سنی است. واحد نسلی همچون جمع شدن افراد مشابه از نظر سنی نیست، بلکه واحد اجتماعی پیوند با یکدیگر از طریق موقعیت ساختاری مشترک، سیستم ظرفیتی مشترک، خودآگاهی همچون یک واحد اجرایی و کنش متقابل اجتماعی و انسجام در میان اعضا است (Lawer, 1994, 90).

مارگارت مید: از دیگر افرادی که درباره شکاف نسلی بحث کرده است، مارگارت مید است. او با بررسی جنبش های دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در کشورهای غربی عنوان نمود که علت رفتارهای غیرمتعارف و ضدفرهنگی جوانان، وجود فاصله نسلی بین متولدین قبل و بعد از جنگ جهانی دوم است. به نظر مید متولدین پس از جنگ جهانی دوم در دنیایی زندگی می کنند که کاملاً با دنیای پیش از جنگ متفاوت است چرا که نسل پیش از جنگ در جهانی بدون بمب اتم، فضاپیما، تلویزیون، ماهواره، کامپیوتر، فضاپیما و رسانه های جمعی بین المللی و ... بزرگ شده اند و به همین دلیل نمی توانند تجربه نسل جدید را درک کنند. به این دلیل مارگارت مید معتقد به وجود یک فاصله نسلی عمیق بین نسل قبل و بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای غربی و سایر نقاط جهان است (Panahi, 2004).

به نظر مید سه نوع جامعه در رابطه بین دو نسل وجود دارد. جامعه ای که در آن نسل جدید کاملاً دنباله رو نسل قبل است و فرهنگ نسل های قبل بدون تغییر به نسل بعد منتقل می شود (فرهنگ نیاکان گرا). حالت دوم در جوامعی است که دچار تغییر و تحول می شوند و شرایط اجتماعی طوری دگرگون می شوند که دیگر نسل گذشته نمی تواند الگوی مناسبی برای زندگی نسل بعد باشد. انتقال فرهنگی از نسل قبل به نسل بعد بسیار ناقص صورت می گیرد و فرهنگ قبل نمی تواند پاسخگوی نیازهای نسل بعد باشد. بنابراین نسل جدید دیگر اعضای هم نسل خود را الگوی زندگی خود قرار می دهند (فرهنگ همسال گرا). مید معتقد است چنین وضعی تنها با صنعتی شدن جوامع اتفاق نمی افتد بلکه در شرایطی مانند مهاجرت روستاییان به شهر، وقوع انقلابات اجتماعی و روی آوردن به دین جدید نیز رخ می دهد. حالت سوم وضعیتی است که در جامعه دگرگونی های بسیار شدیدی روی می دهد طوری که نسل قبل ناچار می شود برای تداوم حیات خود، ارزش ها و هنجارهای قدیمی خود را بر اساس فرهنگ نسل بعد اصلاح کند و دست به اجتماعی شدن مجدد بزند. نسل جدید نیز الگوی مشخصی ندارد و باید وارد دنیایی مبهم و نامعلوم شود (فرهنگ جوان گرا). مید ادعا می کند که فاصله نسلی بین دو نسل قبل و بعد از جنگ جهانی دوم از این نوع است، چرا که نسل های قبل هیچ یک این همه تغییر را تجربه نکرده بود (Ibid).

اما سایر اندیشمندان با نظر مید موافق نیستند. آنان معتقدند هرگاه در جامعه دگرگونی های سریع و وسیعی اتفاق افتد، موجب می شود شرایط رشد و تربیت فرزندان بسیار متفاوت از شرایط نسل قبل شود و در نتیجه بین آنها فاصله نسلی به وجود آید و سبب اختلافات فرهنگی بین دو نسل گردد. بر اساس این مباحث به طور کلی می توان گفت: هر چه در یک جامعه تغییرات اجتماعی سریع تر، وسیع تر و عمیق تری روی دهد، فاصله دونسل والدین و فرزندان بیشتر می شود. این تغییرات اجتماعی سریع می تواند از طریق مهاجرت، انقلاب، جنگ و صنعتی شدن رخ دهد که به نظر می رسد مورد اخیر از مهم ترین عوامل دگرگونی در کشورهای توسعه یافته مانند ایران است.

دورکیم: موافق نظر دورکیم بعضی اندیشمندان معتقدند با صنعتی شدن، دگرگونی های اجتماعی متعددی روی می دهد که منجر به تغییر ارزشی و هنجاری و رفتاری در جامعه می شود و نسل جدید به ناچار خود را با شرایط جدید وفق می دهد. این سبب فاصله گرفتن آن ها از سبک زندگی و فرهنگ والدین می شود و فاصله نسلی قابل توجهی رخ می دهد. چنین وضعی درک و فهم والدین و نوجوانان و جوانان را از هم کم می کند و اختلافات بین آنان را دامن می زند. از طرف دیگر این شرایط سبب افزایش احساس تنهایی، انزوا، افسردگی، بزهکاری و انحرافات اجتماعی جوانان و نوجوانان می شود و آنان را دچار انواع مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی می کند (Leslie.G & Korman. Sh, 1985, 219)

اینکلهارت: از جمله نظریه پردازان مطرح در زمینه شکاف نسلی اینکلهارت است. اینکلهارت داده‌های چند فرهنگی جوامع مختلف را جمع‌آوری نموده و آنها را با توجه به آثار نسل و سن تحلیل نموده است. وی می‌گوید تغییر ارزشی روندی است که از نسلی به نسل دیگر رخ می‌دهد، نه به طور مداوم از سالی به سال دیگر (Yousfi, 2004: 42). اینکلهارت ضمن تقسیم‌بندی ارزش‌ها به دو دسته ارزش‌های مادی و پسمادی معتقد است که نظریه مادی-پسمادی بر دو فرض اساسی استوار است:

۱. فرضیه کمیابی که در آن اولویت فرد بازتاب محیط اجتماعی اقتصادی اش است، به نحوی که شخص بیشترین ارزش ذهنی را به آن چیزهایی می‌دهد که عرضه آنها نسبتاً کم است.

۲. فرضیه اجتماعی شدن که در آن ارزش‌های اصلی شخص تا حد زیادی بازتاب اوضاع حاکم در سال‌های قبل از بلوغ وی است (Inglehart, 1994, 61).

این دو فرضیه با هم مجموعه به هم پیوسته‌ای از پیش‌بینی‌های مربوط به دگرگونی ارزش‌ها را پدید می‌آورند: در حالی که فرضیه کمیابی دلالت بر این دارد که رونق و شکوفایی اقتصادی به گسترش ارزش‌های پسمادی می‌انجامد، فرضیه اجتماعی شدن مبین این است که ارزش‌های فردی و ارزش‌های یک جامعه هیچ‌کدام یک شبه تغییر نمی‌کند. برعکس، دگرگونی اساسی ارزش‌ها به تدریج و بیشتر به طریقی نامرئی روی می‌دهد. این دگرگونی در مقیاس وسیع وقتی پدید می‌آید که یک نسل جوان‌تر جانشین نسل مسن‌تر در جمعیت بزرگسال یک جامعه می‌شود (Ibid, 76).

بر همین اساس اینکلهارت در کار خود حضور مجموعه‌ای از تغییرات در سطح نظام را باعث تغییرات در سطح فردی و به همین ترتیب پیامدهایی برای نظام می‌داند. وی تغییرات در سطح سیستم را توسعه اقتصادی و فناوری، ارضاء نیازهای طبیعی به نسبت وسیع‌تری از جمعیت، افزایش سطح تحصیلات، تجارب متفاوت گروه‌های سنی مثل فقدان جنگ و گسترش ارتباطات جمعی، نفوذ رسانه‌های جمعی و افزایش تحرک جغرافیایی می‌داند (Ibid, 50).

اینکلهارت در آزمون فرضیه اجتماعی شدن نسل‌ها و تفاوت ارزشی میان گروه‌های سنی دست به یک تحلیل چندمتغیری می‌زند که متغیر تابع آن نمایه ارزش‌های مادی-پسمادی است. متغیرهای پیش‌گویی کننده عبارتند از: گروه سنی پرشش‌شونده، درآمد وی، وضعیت تاهل، تعداد بچه‌ها و وضعیت اشتغال وی (Ibid, 99). به نظر اینکلهارت یکی از مؤلفه‌های مهم دگرگونی ارزشی جایگزینی نسلی است. اینکلهارت برای چرخه زندگی تاثیر چندانی قائل نیست و تفاوت‌های پایدار بین گروه‌های سنی را بازتاب دگرگونی نسلی می‌داند و نظریه دگرگونی ارزشی که دلالت بر جایابی اولویت‌های مادی به سمت اولویت‌های پسمادی دارد را به توسعه اقتصادی جوامع ارتباط می‌دهد تا جایی که برای نهادهای فرهنگی در این دگرگونی چندانی قائل نیست. جوانان به مراتب بیشتر از بزرگ‌ترها بر خواسته‌های پسمادی تاکید می‌ورزند و تحلیل گروه‌های سنی مبین این است که این موضوع به مراتب بیشتر بازتاب دگرگونی نسل‌هاست تا انعکاس سالخوردگی. اینکلهارت دگرگونی حاصل شده در جامعه بر مبنای تحولات اقتصادی و اجتماعی را در قالب دگرگونی فرهنگی در چارچوب سمت‌گیری‌های ارزشی که منجر به تفاوت نسلی می‌شود تعریف می‌کند. در نتیجه دگرگونی‌های فرهنگی مهم به تفاوت در میان نسل‌ها می‌انجامد (Ibid, 115).

صنعتی شدن و مدرنیته شدن دو مفهوم کلیدی در تغییرات اجتماعی‌اند. صنعتی شدن منجر به جامعه صنعتی و مدرنیزاسیون منجر به جامعه مدرن شد. بعد مهم صنعتی شدن اهمیت تسلط فرهنگی است که در آن، ارزش‌ها و هنجارها بر پایه سرمایه داری رشد یافته شکل می‌گیرند.

مدرنیزاسیون نیز صرفاً شامل متغیرهای بیرونی نمی‌شود. بلکه شامل انتقال اجزای فرهنگی دینی، نگرش‌ها، عقاید و رفتار نیز می‌شود. مدرنیزاسیون موجب پیدایش ارزش‌های پست‌مدرن در جوامع پیشرفته صنعتی مانند علایق زیباشناختی و خردمندی، جامعه بیشتر آموزش دیده و غیر شخصی است (Khaleghifar, 2002, 103). اینکلهارت در این باره می‌گوید: تحول فرهنگی خیلی وسیعی

در فرهنگ معاصر غرب رخ داده است. وی همچنین ابراز می‌دارد که خیزش سطوح توسعه اقتصادی، سطوح بالاتر آموزش و رسانه های جمعی منجر به تغییر در مهم ترین ارزش ها می‌شود.

اینکلهارت و آبرامسون در تئوری تغییر ارزش بین نسل ها به افزایش سطح تحصیلات که خود از مؤلفه های مدرنیزاسیون است، تاکید می‌کنند. افزایش تحصیلات رسمی افراد و تجارب شغلی آنها به افراد کمک می‌کند که استعدادهایشان را برای تصمیم گیری مستقل افزایش دهند (Ingelhart, R. & Baker, R. 2000, 15).

در مورد عوامل اثرگذار در این زمینه در ایران عده ای نوسازی و رشد شهرنشینی را عنوان می‌کنند (Sheykhi, 2001: 57). هر دوی این عوامل با شتاب زیادی در ایران چند دهه اخیر، به ویژه پس از انقلاب روی داده است. بر اثر این تغییرات ایران با شتاب زیادی از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن تغییر یافته و متحول شده است. افزایش تعداد شهرها و نیز رشد و توسعه شهرهای موجود سبب شده بیشتر جمعیت کشور امروز در شهرها مستقر باشند، در حالی که در گذشته بیشتر جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کردند.

نوسازی و ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی آن سبب افزایش سطح تقسیم کار در جامعه شده و تفکیک نسبی نهادهای مختلف اجتماعی، مانند نهادهای آموزشی و اقتصادی را ایجاد کرده است. خانواده های شهری غالباً کارکردهای تولیدی خود را از دست داده و به نهادی مصرف کننده تبدیل شده اند. نتیجتاً تربیت فرزندان پس از سال های اولیه زندگی تا حد زیادی به نهادهای آموزشی بیرون از خانواده سپرده می‌شود. به علاوه با گسترش آموزش عالی، اکنون جوانان بسیاری دارای تحصیلات عالی شده اند که والدین شان چنین تحصیلاتی ندارند. همه این ها می‌توانند منجر به فاصله نسلی بین فرزندان و والدین شوند (Ingelhart, 1994). بنابراین وقوع انقلاب اسلامی و دگرگونی های زیادی که پس از آن رخ داد، نظیر جنگ و مشکلات و پیامدهای پس از آن، شرایط اجتماعی شدن جدیدی را برای نسل پس از انقلاب فراهم کرده که آنان را از نسل های پیشین متمایز ساخته است.

گیدنز: گیدنز نسل ها را همچون هم دوره ای های اجتماعی که در طول زمان ترسیم شده اند، در نظر می‌گیرد. اگر چه یک نسل به سال های زندگی نسبت داده می‌شود، ولی از این نوع تعریف از نسل ها جوهر جامعه شناختی به دست نمی‌آید. زیرا نسل ها صرفاً معطوف به سال یا تجربه زندگی گروهی نیست. از نظر گیدنز تمایزات بین نسلی (نسل خوشبخت مردم دهه شصت با نسل ۱۹۱۴) به واسطه ارجاع به زمان تعریف می‌شود. به نظر گیدنز اختلاف بین نسل ها در واقع نوعی به حساب آوردن زمان در جامعه های ماقبل مدرن است. با این حال در عصر جدید مفهوم نسل رفته رفته در پس زمینه ای از زمان استاندارد شده معنی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر ما اینک فقط از نسل دهه پنجاه یا شصت قرن حاضر و غیره سخن می‌گوییم. توالی زمانی به این معنا دیگر چندان شباهتی به فرایندهای انتقال گروهی در اعصار گذشته ندارد. در جوامع سنتی دوره زندگی علاوه بر معنای صریح خود دلالت های تکوینی دیگری دارد که به خصوص مفهوم از نو شروع کردن از آنها استنباط می‌شود. زیرا هر نسل به میزان قابل ملاحظه ای شیوه های زندگی پیشینیان خود را از نو کشف می‌کند و از نو مورد عمل قرار می‌دهد. در عصر جدید از نو شروع کردن مفهوم خود را تا حد زیادی از دست می‌دهد. زیرا تکرار روش های گذشته تنها در صورتی تحقق می‌یابد که آن روش ها به طور بازتابی قابل توجه باشند (Giddens, 2000, 207).

گیدنز در اینجا علاوه بر توجه به عنصر زمان به فرار بودن جامعه به عنوان ویژگی جوامع متجدد و نیز نوعی مرخص شدن از گذشته نیز توجه دارد. نکته قابل تامل در اندیشه گیدنز در این ایده که نسل جدید به لحاظ اخلاقی نسبت به نسل قبلی دچار مشکل است، می‌باشد. او در پاسخ به این پرسش که آیا شاهد ظهور یک نسل «من» خواهیم بود که ارزش های مشترک و علائق عمومی را نابود می‌کند و در آنها فردگرایی مفرط و شدید وجود خواهد داشت عنوان می‌کند. نسل «من» توصیف گمراه کننده ای از فردگرایی جدید است که نشانه ای از یک فرایند فساد اخلاقی به دست نمی‌دهد. در واقع بر عکس، بررسی ها نشان می‌دهند که نسل های جوان امروز نسبت به نسل های پیش به مسائل اخلاقی بسیار بیشتری حساس هستند. اما آنها این ارزش ها را به سنت ها ربط نمی‌دهند یا

شکل‌های سنتی اقتدار را به مثابه عامل تعیین‌کنندهٔ هنجارهای شیوه زندگی نمی‌پذیرند. برخی از این گونه ارزش‌های اخلاقی در مفهوم اینگلهارت به روشنی پسامادی هستند (Azad Armaki & Ghafari, 2007: 32).

به جای این که به دوره خودمان به عنوان یک عصر انحطاط اخلاقی بنگریم منطقی است که آن را به عنوان یک عصر انتقال اخلاقی در نظر بگیریم. ما ناچاریم زندگی خود را به شیوه‌ای فعال‌تر از آنچه در نسل‌های پیشین درست بود بسازیم و باید برای پیامدهای آنچه انجام می‌دهیم و عادت‌های شیوه زندگی که برگزیده ایم، فعالانه‌تر مسئولیت بپذیریم (Giddens, 1998: 42). از عبارات گیدنز می‌توان استنباط کرد که او نسبت به تفاوت ارزش‌ها در نسل‌های مختلف خوش بین است و آن را طبیعی می‌داند. برخلاف جامعه‌شناسان سلف خود نه تنها الگوهای ارزشی نسل جدید را نشانه فساد نمی‌داند بلکه آنها را گونه‌ای دیگر از ملاک‌ها و معیارهای ارزشی می‌انگارد که حاکی از به وجود آمدن اخلاقیات جدید متناسب با دوران جدید است.

بورديو: با مراجعه به جامعه‌شناسی فرهنگ بورديو و به طور خاص با توجه به نقطه نظر او در مورد ملکه می‌توان نسل را فهم نمود. زیرا افرادی که هم‌دوره‌ای اند و در زمان حال زندگی کرده و ملکه فرهنگ مشترک دارند، کارکردی که برای آنها با حافظهٔ جمعی که ترکیب هم‌دوره‌ای‌ها را در طول یک دورهٔ خاص تعیین می‌کند، تعریف کننده نسل واحد می‌باشد. در این تعریف توجه خاصی به ایده فرهنگ جمعی و مشترک شده است. احساسات، رجحان‌ها و خلق و خو و مجموعه‌ای از اعمال از قبیل ورزش و فعالیت‌های تفریحی، حافظهٔ جمعی و خلق فرهنگی یا سنت نسلی را تعیین می‌کنند که با مدیریت منابع نسلی در طول زمان و فضا ملاحظه می‌شود. افزون بر مشارکت در فرهنگ جمعی مشترک، نسل ممکن است همچون هم‌دوره‌ای دیده شود که دستیابی استراتژیک به منابع از طریق مراسم به دست می‌آید.

اگرچه نسل‌ها مثل طبقات محوریت استراتژیک را تجربه می‌کنند. زیرا افراد در نسل‌ها ممکن است به طوری نمونه‌ای خود را از طریق ازدواج و خلق خانواده بازتولید کنند، اما همواره اخلاق مبادله از طریق توجه به عدالت برای مبادلات بین نسلی پیدا می‌شود. به طور طبیعی از طریق الگوهای ارزشی، این معنی از روابط بین نسلی ایده اقتصادی-سیاسی نسل‌ها را می‌سازد. همچنان که مطالعه ایونز (۱۹۹۵) در مورد تقابل بین پدران و پسران معرفی کنندهٔ اقتصاد اخلاقی و مشکل نسل‌هاست (Azad Armaki & Ghafari, 2007: 33).

تئوری‌های مربوط به نقش و انتظار از نقش

به‌طور عام از عنوان "نقش اجتماعی" یک مجموعه به‌هم وابسته "انتظارات ضابطه‌مند و قالب‌ریزی‌شده" مقاوم و پایدار فهمیده می‌شود که به دارنده "موقعیت‌های خاص اجتماعی" ارزانی می‌دارد، به دیگر سخن دارنده انتظارات یادشده را به‌سوی موقعیت اجتماعی خاص سوق می‌دهد؛ مثلاً انتظار می‌رود که یک پزشک برحسب آخرین و جدیدترین سطح تحقیق پزشکی، همه توان خود را برای معالجه بیماران عرضه کند یا از یک معلم انتظار می‌رود که به شاگردان خود برحسب شیوه‌های موفقیت‌آمیز بحث و گفتگو، درس بدهد. انسان از یک خانم خانه‌دار انتظار دارد در شرایط و وضعیات خاص، شیوه‌های رفتاری خاصی را به‌کار برد؛ که این شرایط و وضعیات ممکن است در مواردی برای مرد و زن یکی باشد، اما در وضعیات دیگر انتظارات رفتاری از آن دو متفاوت خواهد بود. همچنین افراد مختلف از لحاظ سنی به‌وسیله ساختارهای انتظاراتی متفاوت مشخص می‌شوند. به این ترتیب تقریباً برای یک نوجوان تاحدی آزادی عمل در مدارا و تحمل، پذیرفته می‌شود که پس از برعهده گرفتن نقش، نظارت افراد بالغ و بزرگتر دیگر پذیرفته نمی‌شود.

انسان انتظاراتی را که در داخل یک سیستم برهم‌کنشی وجود دارد و از آن انتظارات رفتارهای واقعی افراد را پیگیری می‌کند، بررسی می‌نماید. یک چنین اشاراتی فایده‌غیرقابل انکاری دارد که می‌توان آن را بر رفتار واقعی افراد منتسب کرد. بدون اینکه کوشش شود ساز و کارهای پیچیده روانی انگیزه‌ها، معیارها و ویژگی‌های شخصیتی و رفتار را دریابند. به این ترتیب رفتار دیگر به‌وسیله نیروهای محرک فردی (تقریباً مثل انگیزه‌ها، سائق‌ها، منافع، نیازها، هدف‌ها و غیره) توضیح داده نمی‌شوند بلکه "تنها و تنها به‌وسیله ساختارهای

انتظاراتی که فرد یا افراد در موقعیت‌های اجتماعی در برابر خود می‌یابند. اشخاص فقط آن‌گاه، "به‌عنوان" و به‌منزله فی‌المثل عضو کارخانه و کارگاه، آموزگار، مدیر مؤسسه، رئیس و مافوق، مادر، فروشنده، رهبر گروه و دسته و ... دست به‌عمل می‌زنند. فرد از لحاظ منافع اولیه به‌منزله یک انسان مطرح نیست بلکه به‌منزله "حامل و ناقل نقش" و یا به‌طوری که رالف دارندورف (در سال ۱۹۵۸) مشخص کرده است به‌منزله انسان اجتماعی شده مطرح می‌شود.

مهم نیست که آیا به این ترتیب "نظریه" نقش‌ها تصویر انسانی درست یا نادرستی را القاء می‌کند و یا دارنده خصال و صفات مضحک و بی‌تناسب و یک‌طرفه است مثل "انسان روانشناختی" در روانشناسی نظری یا انسان اقتصادی در اقتصاد نظری، بلکه آنچه تعیین‌کننده است این است که فقط ارزش توضیح چنین مبانی در نظر گرفته شود. این برداشت و اندیشه نه فقط باید توضیح دهد که چرا انسان (در فلان موقعیت‌ها) "برحسب نقش‌های خود" رفتار می‌کند؛ بلکه علاوه بر این باید به ما در این مورد اطلاعاتی بدهد که چرا افراد گاهی از این نقش خود منحرف می‌شوند و در چه شرایطی آنها به نقش‌های خود وفادار هستند، کی "نقش‌ها را رها می‌کنند و کنار می‌گذارند". به‌علاوه تحلیل نقش‌ها می‌باید توضیح دهند چرا افراد "نقش‌های اجتماعی را تفسیر می‌کنند و مورد ارزیابی قرار می‌دهند؟" و علاوه بر آن تحقیقات جامعه‌شناختی باید این پرسش را مورد تعقیب و بررسی قرار دهند و به آن جواب دهند که چگونه نقش‌های اجتماعی در روابط مبادله‌ای اجتماعی به‌طور کلی "به‌منزله ظهور و وقوع می‌پیوندند"، چه کسی آن را تعریف می‌کند و به آن ساخت می‌دهد، چه کسی قدرت تعریف‌کنندگی و ساخت‌دهی درباره نقش‌های اجتماعی را برعهده دارد و چه اتفاقی می‌افتد اگر چنین انتظارات ناشی از نقش‌ها تاحدی به‌طور مستقل انجام شود؟ (مثلاً نقش زنان یا نقش کشیش)، که فی‌المثل زندگی خاصی را آغاز کنند و ادامه دهند و در طول زمان آن را انتقال دهند و به این ترتیب حتی‌الامکان آنها را به "سیستم‌های خاص و نمونه‌ای" تغییر دهند.

مکتب کارکردگرایی در فهم و شناخت نقش‌ها به "مردم‌شناسی فرهنگی" آمریکائی استناد و اتکاء می‌کند. در اینجا مخصوصاً لیتون (۱۹۳۶ و ۱۹۴۵) نقش‌ها را به‌منزله "حقوق و تکالیف" می‌فهمد که به موقعیت‌های اجتماعی خاص پیچ می‌خورند. از آنجا که خیلی از نقش‌ها را می‌توان به‌طور دوطرفه و متقابل فهمید (مثلاً معلم و شاگرد، مادر و فرزند، مافوق و مادون)، لذا می‌شود این نوع داوری‌ها را بیان کرد که حقوق شخص A وظیفه شخص B است یا به‌طور عام‌تر در یک سیستم برهم‌کنشی، حقوق و تکالیف به‌طور دوطرفه و ترازمانند، بین آنها توازن برقرار می‌کنند.

برای پارسونز "نقش‌ها" یک مفهوم ارتباطی و به‌هم پیوستگی است؛ او با مفهوم نقش‌ها، سیستم اجتماعی و فردی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به این ترتیب نقش عبارت است از عضو ارتباطی یا پیونددهنده بین سیستم و رفتار. نقش یک مفهوم پوششی است به‌طوری که در آن به شیوه‌ای که توصیف شد از فرآیندهای انگیزشی (روانشناختی) رها می‌شود، زیرا رفتار به آن‌چنان عناصر مرکب‌های تحلیل و تحویل می‌شود که مآلاً به نقش‌ها ختم می‌شوند.

نقش‌ها نیز در حقیقت کارکرد انتخاب‌کننده فقط آن شیوه‌های رفتاری از لحاظ اجتماعی مجاز شناخته می‌شوند که با نمونه‌های انتظاراتی معینی تطبیق کنند. نقش‌ها نیز می‌توانند رفتار را "تولید" کنند: انتظارات، اثر انگیزشی بر شیوه رفتاری خاص دارند و خیلی از انسان‌ها در جریان زندگی خود "صفات" را تکامل می‌دهند یا مشخصات شخصیت‌هایی را می‌سازند که با ساختارهای انتظاراتی این نقش‌ها مطابقت داشته باشند.

به این ترتیب ممکن است یک حالت دوگانه پیش آید: یا به نقش مطرح شده نوعی بار اضافی تحمیل می‌شود، یعنی "سنگین" می‌شود به‌صورت سرکوب و فشار، به‌طوری که فرد وظیفه ناشی از نقش را به‌گفته دارندورف به‌صورت "خشم و غیظ احساس می‌کند. از طرف دیگر نقش انگیزه و اثر مثبت دارد، به‌ویژه از طریق حقوق و مزایائی که در آن نهفته است. اشخاص کم و بیش کوشا هستند و تلاش می‌کنند دارای نقش خاص شوند (فی‌المثل به‌صورت شهردار انتخاب گردند، استاد دانشگاه بشوند، وکیل دادگستری گردند) به این ترتیب ممکن است تعهد و پذیرش نقش پدر برای یک نفر سبب خشم و ناراحتی شود، ولی برای دیگری یک پیشامد

مسرت‌بخش و شادکننده باشد. اغلب نقش‌ها هر دو جنبه مثبت و منفی را با خود دارند، اما برخی از نقش‌ها از قبل و پیشاپیش اثر منفی دارند؛ فی‌المثل نقش زندانی‌بودن، نقش برده، نقش عاشقی که مورد بی‌اعتنائی معشوق قرار گرفته است.

ساختارهای اجتماعی اجازه می‌دهند که در سطوح سیستمی بدون وجود مشکلاتی، به‌منزله سیستم‌های پیچیده، نقش‌های مربوط به هم را بر یکدیگر تفسیر کنند، با وجود این به‌وسیله این نوع "بینش جهانی" هیچ چیزی در این باره گفته نمی‌شود که چرا همه این نقش‌ها کار می‌کنند و چگونه بر اثر آنها یا از آنها "جامعه" یا "عمل کردن" را باید توضیح داد. اگر توضیح این مسئله در پیش باشد که چرا انسان‌ها (به‌طور وسیع) برحسب نقش‌های خود رفتار می‌کنند و چرا در مرحله آخر از آنها تاحدی بافت‌ها و ساخت‌های محکم انتظام‌دهنده به‌وجود می‌آید؟ در این صورت لازم می‌نماید که رجوع به مکانیسم‌های "پاداش‌ها و مجازات‌ها" - که در بطن خود بر اندیشه‌های نظریه سودمندی مبتنی هستند - غیرقابل چشم‌پوشی باشد.

مفهوم نقش در میان جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی در تحلیل سازمانهایی چون بیمارستان، مؤسسات بازرگانی، زندانها و مدارس و ... بکار رفته است. علمای اجتماعی بیشتر در تحلیل عمل انسانی و تاثیرپذیری نوع رفتار اجتماعی یک فرد از الگوهای اجتماعی و فرهنگی تاکید دارند و یا بعنوان نحوه پاسخ به انتظارات دیگران تعریف می‌کنند. اما تقریباً، همه جامعه‌شناسان از خود سوال می‌کنند که انگاره‌ها و الگوهای سازمان اجتماعی چگونه پدید می‌آیند تداوم می‌یابند و بالاخره تغییر پیدا می‌کنند؟ در پاسخ به این سوال کنش‌گرایان و کارکردگرایان معتقدند که جامعه انسانی در قالب موقعیتها و نقشها سازمان می‌یابد. به عبارت دیگر جامعه از انگیزه‌ها و نیازهای افراد برای حفظ سازمان خود استفاده می‌کند. در واقع جامعه انگیزش‌های فردی را هدایت می‌کند و چگونگی عمل مناسب فرد در موقعیت‌های مختلف را مشخص می‌سازد و کنشهای اجتماعی افراد را در قالب نقشها به شکلهای پایدارتری در می‌آورد. اشکال پایدارتر این کنشها همان است که اصطلاحاً "انتظارات نقش نامیده می‌شود مثلاً" معلمی نقشی است در پیکره نظام اجتماعی که با یک سری انتظارات همراه است و باید جامعه پاسخگوی آن باشد و کسی که در این نقش قرار می‌گیرد یکسری تکالیفی از او انتظار می‌رود که باید انجام دهد. به این ترتیب جامعه‌شناسان برای ایجاد هماهنگی میان انگیزشهای فردی و اعمال آنان مفهوم نقش را بکار می‌برند. مفهوم نقش نشان می‌دهد که چطور فعالیت افراد تحت تاثیر جامعه قرار می‌گیرد و از الگوهای قاعده مند پیروی می‌کند لذا فرد دارای هویت بوده و اعمال او قابل پیش بینی است. بدین معنا که در مقابل رفتار فرد در یک نقش معین برای افراد دیگر نیز رفتاری متقابل پیش بینی می‌شود مثلاً "وقتی سربازی به یک افسر احترام می‌گذارد ادای احترام متقابل از جانب افسر رفتار منتظره نقش سرباز است.

نقشهای نیروهای پویای انگیزش رفتار اجتماعی محسوب می‌شوند و سهم مؤثری در نحوه عملکرد و در نتیجه، شکل‌گیری شخصیت فرد بر عهده دارند. از طرف دیگر چون جامعه جدید از گروهها، کارگزاران و منافع بسیار متفاوت و گاه متعارض تشکیل یافته و در حال تغییر دائمی است مستلزم تنظیم آگاهانه روابط نقشها در ساختهای اجتماعی است و اهمیت ویژه‌ای در سازمان جامعه یافته است. تعامل، فراگرد سازگاری متقابل عمل حداقل دو شخص است. افراد متعلق به یک فرهنگ احتمالاً "دنیای پیرامون خود و بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی را به طریق مشابه تعریف می‌نمایند. زیرا انتظارات مشابه از جریان جامعه پذیری برای آنان بوجود می‌آید.

نقشها به منزله ماحصل فراگردی از تعامل که جنبه اهتمامی و خلاق دارد توصیف می‌شوند. روانشناس اجتماعی جرج هربرت مید به این نکته توجه دارد که چطور کودکان چیزهایی را جمع به جامعه می‌آموزند و هستی‌های اجتماعی خود را از طریق نقش‌ستانی (role-taking) یعنی بر عهده گرفتن خیالی نقشهای دیگران از قبیل پدر، مادر، آموزگار، پزشک، پلیس و ... پرورش میدهند. بزرگسالان نیز از همین کار برای یافتن نقشهای خودشان استفاده میکنند. هر نقشی متضمن تعامل با نقشهای دیگران در این فراگرد تعاملی اشخاص در نقشهایی که بر عهده دارند همواره سرگرم آزمودن تصوراتشان از نقشهای دیگرند و اینگونه تصورات را پاسخهای عهده داران نقشهای دیگر تقویت یا متزلزل می‌کند بدین ترتیب سیال و نامعین بودن نقشها به تعامل نسبت داده می‌شود (Abercombie, 1991).

به نظر می‌آید تفاوت نقش بازی کردن و ایفای نقش در این است که در ایفاء نقش کودک باید نگرش همه افراد دیگر را که درگیر بازی هستند بدانند نگرش دیگر ایفاگران را هر فرد ایفاکننده بصورت نوعی واحد سازمان یافته تصور می‌کند و این سازمانی است که واکنش فرد را کنترل می‌کند (Cosser, 1991: 45).

نقش در رویکرد کارکردگرایانه

در برداشت کارکردگرایانه نقش اجتماعی متشکل از هنجارهایی است که کنش افرادی که موقعیتی یا کارکردی خاص در گروه یا در یک جمع دارند از آن تبعیت می‌نماید، تعریف می‌شود (Roshier, 1991: 45).

این تلقی نقش ستانی را بعنوان صورت بارز تعامل در نظر نمی‌گیرد بلکه آنرا بعنوان انتظارات تجویزی و ساکن رفتار که با مواضع خاصی پیوستگی دارد بر حسب کارکردش مورد توجه قرار می‌دهد. این تجویزات از فرهنگ جامعه نشأت می‌گیرد و در هنجارهای اجتماعی که رهنمایی رفتار را در نقشها بر عهده دارد تجسم می‌یابد. افراد در جریان تعامل با انتظارات نقشها آشنا می‌شوند، اما این نقشها نه در جریان تعامل بلکه بوسیله تجویزات فرهنگی ایجاد و یا تعدیل می‌گردد. لذا نقشها تعریف و تعیین فرهنگی دارند نه تعریف اجتماعی و مردمی.

به نظر پارسنز برای تحقق هر نقش وجود سه عنصر لازم است: اول باید میان کنشگران انتظارات متقابل وجود داشته باشد. اگر کنشگر مرجع را خود و کنشگران مقابلش را دیگری بنامیم، خود انتظار دارد در وضعیتی که آنها در آن هستند کنشگران دیگری فلان رفتار را در پیش گیرند. در همان حال خود می‌داند که دیگری نیز در وضعیت خیالی انتظاراتی از او دارد. این انتظارات متقابل به علت هنجارها و ارزشها است که دومین عنصر نقش در جریان تعامل است. سومین عنصر، ضمانت اجراها هستند. هم خود و هم دیگری می‌تواند طرف مقابلش را بر حسب آنکه مطابق با انتظارات رفتار کرده باشد یا نه پاداش یا کیفر دهد (Ibid, 96).

بر حسب شدت انتظارات و درجات متغیر الزامات هر نقش دارای سه وجه رفتاری است:

- وجه ایجابی: بدون آن ایفای نقش ناممکن است مثلاً "نقش دانش آموزی ایجاب می‌کند که دانش آموز در مدرسه برای ادامه تحصیل ثبت نام کند در جلسات درس و امتحان شرکت کند و فعالیتهای درس را بطور فردی یا گروهی انجام دهد. و یا یک پزشک در حد توانایی خود ملزم به معالجه و مداوای بیمار است.
- وجه اختیار: جامعه یا گروه درباره آن قواعد الزام آوری ندارد مثلاً "دانش آموز میتواند در فعالیتهای فوق برنامه ای، ورزشی یا هنری شرکت کند یا بیش از کتابهای تعیین شده کتاب بخواند و یا پزشک می‌تواند بیماران را رایگان ویزیت کند، طبابت تخصصی را دنبال کند و در رفتار با بیماران صمیمیت نشان دهد.
- وجه غیرمجاز: رفتارهایی است که جامعه در برابرش با اعمال مقررات تأدیبی، تنبیهی، کیفری، واکنش نشان دهد مثلاً "در مورد دانش آموز، در صورت تجاوز ساعات غیبت از حد مجاز او را از امتحان محروم می‌کند و یا پزشک از خاتمه دادن به زندگی بیماری که شفا ناپذیر است منع شده است. بنابراین همیشه خود با کنشگران دیگر در نقش و با نقش است که تعامل برقرار می‌کند و لازمه تعامل وجود کنشگران ایفاگر نقش است.

رویکرد کارکردگرا، یک نقش را به عنوان مجموعه انتظاراتی که جامعه از یک فرد دارد، می‌بیند. رفتارهای معینی، مناسب و بقیه، نامناسب تلقی می‌شوند. مثلاً برای یک پزشک مناسب است که با احتیاط پانسمان کند، یک سری سؤالات شخصی درباره سلامت فرد پرسد، شخص را لمس کند طوری که به طور طبیعی ممنوع است، نسخه بنویسد و توجه زیادی به رضایت مراجعانش نشان دهد. بر فکارها یا فروشندگان نیز ممکن است به رضایت مراجعان خود توجه زیادی نشان دهند اما اگر شروع کنند به لمس مراجعان خود (مثل پزشکان) به دردمر می‌افتند، زیرا آنان خارج از هنجارهای مرتبط با نقشهای خود گام برداشته اند.

در این رویکرد نقش یکی از مهم ترین راه‌هایی است که در آن فعالیت فرد به لحاظ اجتماعی تنظیم می‌شود: نقشها الگوهای منظم (قاعده مند) رفتار و از این رو اندازه ای از پیش بینی کنندگی را ایجاد می‌کنند که نه تنها به افراد اجازه می‌دهد به طور مؤثری

کارکرد داشته باشند، زیرا آنها می‌دانند از دیگران چه انتظاری دارند، بلکه به جامعه‌شناسان این امکان را می‌دهد که تعمیم‌هایی دربارهٔ جامعه انجام دهند. در مجموع یک گروه از نقش‌های به هم پیوسته، یک نهاد اجتماعی را ایجاد می‌کنند: مثلاً نهاد قانون را می‌توان در ترکیبی از نقش‌ها دید شامل: افسر پلیس، قاضی، مجرم و قربانی.

نقش‌ها در رویکرد ساختی - کارکردی نسبتاً منعطف و کمابیش مورد وفاق جهانی هستند. گرچه دانسته‌اند که نقش‌های متفاوت کنش متقابل دارند (معلم و شاگرد)، و اینکه نقش‌ها معمولاً در ارتباط با سایر نقش‌ها تعریف می‌شوند (پزشک و بیمار یا مادر و فرزند)، رویکرد کارکردگرا در پرداختن به تغییر پذیری و انعطاف نقش‌ها مشکلات زیادی دارد و این رویکرد، پرداختن به تفاوت‌های وسیع در شیوه‌ای که افراد نقش‌های مختلف را تصور می‌کنند را نیز مشکل می‌یابد. این رویکرد به خاطر درک ایستای خود از نقش مورد انتقاد واقع شده است.

پارسونز اجزای اصلی سازنده نظریه کنش خود را تحت عنوان چهار نظام کنش دسته‌بندی می‌کند که عبارتند از: نظام اجتماعی، نظام فرهنگی، نظام شخصیتی و ارگانیک رفتاری. او در تعریف نظام اجتماعی خود از مفاهیم اساسی نظریهٔ خود بهره می‌گیرد که عبارتند از: کنشگران، کنش متقابل، محیط، ارضای حد مطلوب و فرهنگ. «پارسونز با وجود پای بندی اش به در نظر گرفتن نظام اجتماعی به عنوان یک نظام کنش متقابل این کنش را به عنوان واحد بنیادین در بررسی نظام اجتماعی تلقی نکرد. به جای آن، آمیزهٔ نقش-منزلت را به عنوان واحد بنیادی در بررسی نظام اجتماعی به کار برد. جالب این است که این آمیزه نه جنبه‌ای از کنشگران و نه جنبه‌ای از کنش متقابل است، بلکه یک عنصر سازندهٔ ساختاری در نظام اجتماعی به شمار می‌آید. منزلت به یک، جایگاه ساختاری در داخل نظام اجتماعی اطلاق می‌شود و نقش همان کاری است که کنشگر در یک چنین موقعیتی انجام می‌دهد، موقعیتی که با توجه به اهمیت کارکردی آن برای نظام گسترده تر، در نظر گرفته می‌شود. کنشگر بر حسب اندیشه‌ها و اعمال در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه دست کم (بر حسب موقعیتی که در نظام اجتماعی دارد) به عنوان یک رشته منزلت‌ها و نقش‌ها تشخیص داده می‌شود» (Ritzer, 1998: 135).

در ادامه پارسونز در توضیح پیرامون نظام شخصیتی، شخصیت را نظام سازمان یافته‌ای از جهت‌گیری و انگیزش کنش کنشگر فردی می‌انگارد. عنصر سازندهٔ بنیادی شخصیت، تمایل نیازی است. پارسونز و شیلز تمایلات نیازی را «مهم‌ترین واحدهای انگیزش کنش» به شمار می‌آوردند (Ibid, 139). آنان تمایلات نیازی را به عنوان «گرایش‌هایی که فطری نیستند و طی فراگرد کنش به دست می‌آیند»، تعریف کرده‌اند. تمایلات نیازی کنش‌هایی‌اند که به وسیله زمینه اجتماعی شکل می‌گیرند. تمایلات نیازی کنشگران را وامی‌دارند تا چیزهایی را که در محیط عرضه می‌شوند، پذیرفته یا رد کنند و یا در صورتی که چیزهای موجود تمایلات نیازی را ارضا نکنند، به دنبال چیزهای تازه‌ای بروند. پارسونز میان سه گونه تمایلات نیازی بنیادی تمایز قائل می‌شود. نخستین گونه، کنشگران را وامی‌دارند تا در روابط اجتماعی شان به دنبال عشق، تایید و نظایر آن بروند. دومین گونه، ارزش‌های ملکه ذهن شده‌ای را در بر می‌گیرد که کنشگران را به رعایت معیارهای گوناگون فرهنگی وامی‌دارند. سرانجام این که، چشمداشت‌های نقشی را به دادن و ستاندن پاسخ‌های متناسب سوق می‌دهند (Ibid, 140).

پارسونز همچنین معتقد است پیشگامان جامعه‌شناسی اهمیت و نقش ارزش‌های اجتماعی را در رابطه با کل نظام اجتماعی در نظر نگرفته‌اند. بر حسب نظر پارسونز نظریهٔ کنش اجتماعی هنگامی جامعیت دارد که اهمیت عناصر غیر هنجاری (شرطی) و هنجاری را هم در برگیرد. پارسونز می‌نویسد کنش اجتماعی در قالب هنجارها و ارزش‌های اجتماعی سازمان می‌یابد و هنجارهای اجتماعی کنش فرد را در جهت هم‌نوایی نهایی نظام ارزش‌های اجتماعی سوق می‌دهد. در نظریهٔ پارسونز فرد در تحلیل نهایی همیشه طریقی را پیش می‌گیرد که خواست نظام اجتماعی در آن منظور شده است. یعنی انگیزه‌های فردی به طور آرمانی با ارزشهای اجتماعی موجود نظام اجتماعی انطباق می‌یابد و به همین دلیل نظام اجتماعی می‌تواند دوام یابد... به طور خلاصه فرد به طور ارادی و داوطلبانه

کنش خود را در یک قالب اجتماعی انجام می دهد. پارسنز کنش اجتماعی را ناشی از موقعیت و نقش اجتماعی فرد در جامعه دانسته، بر اساس آن به تحلیل می پردازد (Tavassoli, 1994: 189).

از دید پارسنز افراد با توجه به موقعیت اجتماعی خود و بر اساس ارزش های اجتماعی رفتار می کنند. از این رو به نظر می رسد طبق نظریات پارسنز فرزندان به انتظارات والدین که مطابق با هنجارها و ارزش هاست پاسخ می دهند و کنش های خود را سامان می دهند.

نقش در رویکرد نمایشی

شکسپیر گفته بود: جهان صحنه نمایش است و همه مردان و زنان صرفاً بازیگران هستند. آنها از یک در به صحنه می آیند و از در دیگر صحنه را ترک می کنند. و هر فرد انسانی در مدت عمرش نقشهای متعددی بازی می کند. (Adibi, 1979: 215).

طرفداران نظریه نقشها معتقدند که جهان اجتماعی مرکب از شبکه روابطی از موقعیتهاست که هر فرد در درون آن نقشی را به عهده دارد.

طبق برداشت نمایشی انسانها در زندگی واقعی اجتماعی شان همان نقشهایی را بازی می کنند که بازیگران تئاتر در صحنه نمایش انجام می دهند و سعی می کنند از طریق اداها و نمایشهای متناسب نظر موافق دیگران را به خود جلب کنند و با رعایت اصول صحنه آرایبی به هدفهای فردی شان دست یابند لذا در اینجا به جای تأکید بر جریان تعامل و الزامات فرهنگی بر صحنه نمایش تأکید می شود.

صحنه نمایش شامل سه قسمت است: جلو صحنه، پشت صحنه و خارج از صحنه. جلو صحنه موقعیتی را برای کسانی که نمایش را می بینند مشخص می کند، جلو صحنه خود شامل محیط یا صحنه فیزیکی است که معمولاً از قبل آماده می شود نه در جلو چشم تماشاگران، تا بازیگران نقش خود را اجرا نمایند. در زندگی اجتماعی نیز همینطور است مثلاً "یک جراح معمولاً" به یک اتاق عمل نیاز دارد و یا یک راننده تاکسی به یک تاکسی. بعلاوه جلو صحنه یک نمای مشخصی دارد شامل تجهیزات نمایش که حضار آنها را از آن اجراکنندگان می دانند و از آنها انتظار دارند که این تجهیزات را در صحنه با خود حمل کنند مثلاً" از یک جراح انتظار می رود که روپوش پزشکی تنش کند و وسایل جراحی دستش باشد. نمای شخصی شامل قیافه و منش نمایشگر نیز می شود. قیافه آن چیزهایی است که منزلت اجتماعی نمایشگر را به حضار نشان می دهد مانند پزشکی که روپوش به تن کرده است. منش انتظارات حضار را از یک نمایشگر در یک موقعیت معین را بیاد می آورد مثلاً" طرز رفتار پزشک مابآنه (Ritzer, 1995: 293).

برخلاف برداشتهای قبلی در اینجا بیشتر صحنه ها از قبل انتخاب شده اند و بوسیله کنشگرایجاد نمی شود و نیز مشکلات ناشی از عرصه های تعریف نشده و ابهام و تعارض نقش در تغییر ماهیت سازمان اجتماعی مطرح نیست. بلکه انسانها سعی می کنند تا تصویر آرمانی از خودشان را در جلو صحنه به نمایش گذارند. به ناگزیر احساس می کنند که ضمن اجرای نقشهایشان باید چیزهایی را پنهان نمایند چرا که در «جلد دیگری» فرو رفته اند.

برخلاف نظرهای قبلی که فرد در مقابل دیگران قرار می گیرد، در اینجا فرد به منزله نمایشگر و دیگران به منزله تماشاگران صحنه تلقی می شود. اگر فرد آگاهانه کوشیده باشد تصویر دلخواهی را از خود در ذهن دیگران نقش کند و مخاطبان او یک چنین تصویری را از او پیدا کنند آنگاه می توان گفت او به هدف ایفای نقش نمایشی خود دست یافته است (Cohen, 1992: 63).

به نظر گافمن صحنه اجرای نقشها متشکل از دو دسته افرادند: ۱- گروه بازیگران ۲- گروه حضار

به نظر او هیچ حوزه فعالیتی نمی تواند در یک زمان هم جلو صحنه و هم پشت صحنه و هم خارج از صحنه باشد. اما هر حوزه ای می تواند در زمانهای مختلف قلمرو صحنه های مختلف باشد: مثلاً" اتاق کار یک رئیس اداره در زمان مراجعه ارباب رجوع جلو صحنه است. وقتی ارباب رجوع اتاق را ترک می کند پشت صحنه و زمانی که رئیس اداره در حال تماشای بازی فوتبال دو تیم است خارج از صحنه است.

نقش در رویکرد پدیدارشناسانه

پدیدارشناسی در صدد ابداع روشی است که بتواند بصورت عینی معانی ذهنی کنش‌کنشگران را در زندگی روزمره مطالعه کند. پدیدارشناسان تأکید می‌نمایند که تکامل آگاهی و شعور در میان ذهنیت (ارتباط دو جانبه ذهن خود و دیگری) ریشه دارد. جامعه‌شناسی پدیداری در صدد تلفیق سطوح فردی و اجتماعی واقعیت است و می‌خواهد نشان دهد که چگونه جامعه یک محصول انسانی و انسان چگونه یک محصول اجتماعی است.

به نظر برگر و لاکمن نقشها نمونه‌سازیهایی از آن چیزهایی هستند که در موقعیتهای اجتماعی معین از کنشگران انتظار می‌رود و محصول خلاقیت افرادی است که در زندگی روزمره بنا می‌شود. در اینجا بر خلاف گرایشی که در کار بسیاری از جامعه‌شناسان دیگر دیده می‌شود نقشها با سمتهای عینی یکسان در نظر گرفته نمی‌شود بلکه واسطه‌های میان جهان پهن دامنه (جهان اجتماعی) و تنگ دامنه (فرد) هستند. نقش در تحلیل بر گرو لاکمن تنها بعنوان میانجی فرهنگی و آگاهی عمل می‌کند. اهمیت ویژه‌ای که تحلیل نقش در پدیدارشناسی دارد به این خاطر است که پیوندهای میان جهان معنایی سطح کلان که در جامعه عینیت یافته است و شیوه‌های ذهنی واقعیت پیدا کردن این جهان برای افراد جامعه را آشکار می‌سازد (Ritzer, 1995: 362).

در واقع نمی‌توان از نقشها سخن گفت مگر در چارچوبی که در درون آن روابط و تعامل میان افراد تثبیت شده و از یک سازمان حداقلی برخوردار باشد. نقش در تحلیل جامعه‌شناسانه سازمان جامعه از مفاهیم کلیدی است که نه تنها انتظارات و جریان عمل را تا حدی قابل پیش‌بینی می‌نماید بلکه زمینه اجتماعی و فرهنگی عمل‌گروهها و جوامع را در شکل اجتماعی نشان می‌دهد. حامیان نظریه نقشها معتقدند که جهان اجتماعی مرکب از شبکه‌های روابطی از موقعیتهاست که هر فرد در درون آن نقشی را بر عهده دارد. در این اعتقاد فرض شده است که رفتار اشغال‌کنندگان موقعیتهای منحصراً "از ساخت آن موقعیت‌ها ناشی نمیشود بلکه از انواع انتظارات مربوط به هریک از این موقعیتهای بر می‌خیزد: انتظارات مستند یعنی انتظاراتی که از متن نوشته برمیخیزد، انتظاراتی که از دیگر بازیگران می‌رود و انتظاراتی که تماشاگران در نظر دارند (Adibi, 1979: 216).

بازیگر تئاتر در ایفای نقش می‌داند که در جلد دیگری فرو رفته است و شخصیتی شده است که سعی می‌کند اعمال و رفتار این شخص تخیلی را روی صحنه بازسازی کند. اما نقش اجتماعی نه ساخته جامعه‌شناس است و نه از مقوله خلاقیت تخیلی شخصی. نقش اجتماعی ساخته فرهنگ است یعنی اشخاص آنرا در جریان جامعه پذیرایی از طریق تقلید، تلقین و تمرین در جامعه فرا میگیرند و در ترکیب استعداد فردی و مقتضیات فرهنگی خاص هر جامعه در قالب خاصی به نمایش می‌گذارند. کوتر باتامیزین نقش بازی کردن (playing a role) و نقش داشتن (taking a role) معنای فوق‌را ستر گوشزد نموده است. نقش بازی کردن ناظر بر رفتاری است که نمود خارجی دارد یعنی عملی که از انسان سر میزند مانند تدریس معلم در یک کلاس یا مراقبت مادر از فرزندش. اما نقش داشتن بر جنبه نمادی، باطنی و ذهنی فعالیت تأکید دارد مانند عمل درونی که بوسیله آن وجهه نظر دیگری را در خود زنده می‌کنیم و نقطه نظر او را می‌پذیریم. بعلاوه نقش داشتن یک اصطلاح جامعه‌شناسانه است و متوجه فردی است که عضو گروهی است و در بود و پویایی واقعی آن سهیم است. اما نقش بازی کردن امری روان‌شناسانه است و به فعالیت ذهنی و شناختن نمادی مشخص بعنوان یک فرد مربوط می‌شود که همواره عنصر وانمود کردن و تظاهر به غیر واقعی است در حالیکه نقش داشتن مشتمل بر عمل جدی واقع است. مانند سربازی که معتقد به صلح است ولی دشمن را به گلوله میندازد (Tavasoli, 1990: 305).

در نظر جامعه‌شناسان کارکرد گرا افراد بعنوان بازیگران اجتماعی شناخته می‌شود با این فرض که مقتضیات نقشی در هر موقعیت به روشنی تعریف شده است و توافق زیادی بین همه افراد در این مورد وجود دارد. مثلاً "برای اشغال موقعیت پرستاری یک بیمارستان فرض بر این است که بخش اداری بیمارستان مقامات پرستاری، پزشکها و بیماران مقتضیات نقشی او را درک می‌کنند و با آن توافق دارند. اما این فرض قابل تامل است و ممکن است بین هنجارهای رسمی و غیر رسمی که با گروه بندیهای درون سازمانی مشخص می‌شود تفاوت‌های زیادی باشد (Cozer, 1999: 272).

اگر در ایفای نقش میزان هم‌نواپی و رعایت هنجارهای پذیرفته شده اساسی باشد، ضمانت اجراها (پاداشها و مجازاتها) تفسیر پذیرند و نقشها را از حالت ایستائی خارج می‌سازند.

عدم قطعیت رفتار مورد انتظار مرتبط با مواضع و موقعیتهای اجتماعی و عدم تعریف صریح و دقیق هنجارها در ایفای نقش که تحت عنوان، تعارض و ابهام نقش مطرح می‌شود، پایه‌های نظریه نقش را در تحلیل ایستای سازمان جامعه سست می‌کند زیرا نزد جامعه شناسان کارکردگرا نظام نقشها غالباً "بعنوان تحمیل‌کننده اجبارهای دستوری موکدی بر افراد که اختیار عمل محدودی برایشان باقی می‌گذارند، تعریف شده است (Boudon, 1985: 75).

در جامعه شناسی دامنه تغییر پذیری انتظارات نقشها، دوپهلویی هنجارهایی که نقشها را تعریف می‌کنند (مثلاً) از یک محقق انتظار می‌رود نتایج تحقیقاتش را بلافاصله در اختیار محققان دیگر قرار دهد، لیکن هنجار دیگری او را از تعجیل باز می‌دارد و نیز پرهیز نمودن محقق از دنباله روی مدهای روشنفکری و در عین حال پذیرفتن افکار نوین (خصلت ترکیب پذیری نقشها (مثلاً) انتظار می‌رود که یک استاد دانشگاه موظف است هم مدرس باشد و هم محقق) و تداخل میان نقشهای متعددی که فرد در گروههای متعدد ایفا می‌کند (مثلاً) همسر کارمندبانک، نقش مادری یا همسری را به زحمت میتواند ایفا کند (چهار پدیده‌ی اصلی است که در نظام نقش‌ها، آزادی عمل و عدم قطعیت عینی نقشها را نشان می‌دهد (Ibid, 77).

نظریه سازوکارهای مشخص‌کننده مجموعه‌های نقشی

این نظریه توسط مرتن و در قالب مکتب کارکردگرایی ساختاری در سال ۱۹۵۷ ارائه شده است. مطابق با این نظریه آشفتگی بالقوه مجموعه نقش که یک اصل پایه‌ای و ساختاری است توسط سازوکارهای اجتماعی ششگانه که توسط ساختار اجتماعی ایجاد میشود خنثی میشود و نظم در مجموعه نقش پدید می‌آید:

۱. اهمیت نسبی پایگاههای مختلف
۲. تفاوت‌های قدرت بین اعضای مجموعه نقش
۳. پنهان‌سازی فعالیت‌های نقش از اعضای مجموعه نقش
۴. مشاهده پذیری خواست‌های متضاد اعضای مجموعه نقش
۵. حمایت متقابل اجتماعی بین دارندگان پایگاه
۶. محدود کردن مجموعه نقشی

تئوری نقش

در حقیقت تئوری نقش عنوان می‌کند که رفتار انسان توسط انتظاراتی که هم فرد و هم سایر افراد از وی دارند، هدایت می‌شود. این انتظارات، شامل نقش‌های مختلفی است که افراد در زندگی روزانه ایفا می‌کنند یا بازی می‌کنند، مثل مثل منشی، پدر یا دوست. برای نمونه بیشتر مردم تصوراتی پیش‌پنداشته از انتظارات نقش یک منشی دراند که شامل: پاسخ دادن به تلفن‌ها، مدیریت قراردادها، انجام کارهای دفتری و تایپ یادداشت‌ها است. این انتظارات نقش از یک بازیکن حرفه‌ای فوتبال انتظار نمی‌رود.

افراد عموماً نقش‌های زیادی را دارا هستند و آنها را مدیریت می‌کنند. نقش‌ها از یک سری قواعد یا هنجارهایی تشکیل می‌شود که به عنوان طرح‌ها یا نقشه‌هایی برای هدایت رفتار عمل می‌کند. نقش‌ها تعیین می‌کنند چه اهدافی باید دنبال شود، چه کارهایی باید انجام شود و چه اجراهایی در یک سناریو یا یک موقعیت معین مورد نیاز است. تئوری نقش بر آن است که یک قسمت اساسی رفتار اجتماعی قابل مشاهده روز به روز، اشخاصی هستند که نقش‌های خود را انجام می‌دهند. درست مثل بازیگرانی که نقش‌های خود را روی صحنه یا در زمین انجام می‌دهند. در حقیقت تئوری نقش، پیش‌بینانه است. این امر اشاره می‌کند که اگر ما اطلاعاتی درباره‌ی انتظارات نقش برای یک جایگاه معین (مثل خواهر، آتش‌نشان، پرستار) داریم، یک بخش مهم رفتار اشخاصی که آن جایگاه را اشغال کرده‌اند را می‌توان پیش‌بینی نمود. به منظور تغییر رفتار، تغییر نقش ضروری است. این امر هم شامل نقش‌های مرتبط با

رفتار است و هم برعکس. نقش‌ها علاوه بر تأثیر عمیق بر رفتار، بر اعتقادات و نگرش‌ها نیز تأثیر می‌گذارند. افراد، اعتقادات و نگرش‌های خود را در ارتباط با نقش‌های خود تغییر خواهند داد.

بسیاری از نظریه پردازان نقش، تئوری نقش را به عنوان یکی از جالب‌ترین تئوری‌هایی می‌بینند که بین رفتار فردی و ساختار اجتماعی، پل زده است. نقش‌ها که تا حدودی توسط ساختار اجتماعی تحمیل می‌شوند و تا حدودی توسط کنش‌های متقابل اجتماعی تحمیل می‌شوند، رفتار فرد را راهبری می‌کنند. فرد به نوبه خود بر هنجارها، انتظارات و رفتارهای مرتبط با نقش‌ها تأثیر می‌گذارد. این درک، دوطرفه و آموزنده است.

دیدگاه کنش متقابلی

تعریف کنش متقابل گرایان از نقش، سیال تر و دقیق تر از دیدگاه کارکردگرایان است. در این مفهوم یک نقش ثابت (فیکس) نمی‌شود یا تعیین نمی‌شود بلکه چیزی است که مداوماً بین افراد مبادله می‌شود. به نظر می‌رسد، بچه‌ها نقش‌ها را در خلال رشد خود کسب می‌کنند. آنها سه مرحله را طی می‌کنند:

۱. مرحله تقلید

۲. مرحله بازی

۳. مرحله بازی دسته جمعی

البته بزرگسالان فراتر از بازی دسته جمعی هستند، اما به پذیرش نقش‌ها و سازگاری با آنها از طریق کنش‌های متقابل بین شخصی ادامه می‌دهند. این امر به آسانی در مواجهه‌هایی که ابهام قابل ملاحظه‌ای وجود دارد، فراوان دیده می‌شود. برای نمونه بیابید فرض کنیم شخص X دوستی دارد که او یک وکیل است و ما او را Y می‌نامیم. اگر X به Y به عنوان یک دوست نزدیک شود اما سپس از وی مشاوره حقوقی بخواهد، این Y را وادار می‌کند که یا نقش‌ها را کاملاً عوض کند یا نقش‌ها را موقتاً ادغام نماید. تا وقتی Y در جهت کنش خود تصمیم بگیرد، ابهام نقش رخ خواهد داد.

تئوری نقش شامل قضایای زیر است:

۱. افراد بیشتر زندگی‌شان را در حال مشارکت به عنوان اعضاء گروه‌ها و سازمان‌ها می‌گذرانند.
۲. درون این گروه‌ها، افراد جایگاه‌های متمایزی اشغال می‌کنند.
۳. هر یک از این جایگاه‌ها شامل یک نقش است که مجموعه‌ای از کارکردهای اجرا شده توسط شخص برای گروه است.
۴. گروه‌ها غالباً انتظارات نقش را به عنوان هنجارها یا حتی قواعد موضوعه تدوین می‌کنند که شامل پاداش‌هایی است که به دست می‌آید وقتی که نقش‌ها موفقیت‌آمیز اجرا می‌شوند و مجازات‌ها وقتی که نقش‌ها موفقیت‌آمیز اجرا نمی‌شوند.
۵. افراد معمولاً نقش‌های خود را انجام می‌دهند و آنها را هماهنگ با هنجارهای غالب اجرا می‌کنند. به عبارت دیگر تئوری نقش فرض می‌کند که مردم اساساً محافظه‌کارانی هستند که سعی می‌کنند هنجارهایی را که نقش‌های‌شان را اشغال می‌کنند، رعایت نمایند.
۶. اعضاء گروه عملکرد هر فرد را چک می‌کنند تا تعیین شود او چقدر با هنجارها هم‌نواپی دارد، پیش‌بینی این که سایرین ضمانت‌های اجرایی را برای اطمینان از ایفای نقش به کار خواهند برد.

لازم به توضیح است که تئوری نقش خود به شاخه‌هایی تقسیم شده است که از آن میان تئوری نقش شناختی بر روابط میان انتظارات نقش و رفتار تمرکز می‌کند (Wikibooks, 2010).

جورج هربرت مید

به نظر جورج هربرت مید یکی از نتایج جامعه پذیری، توانایی پیش بینی انتظارات دیگران از ما و شکل دادن به رفتارمان بر طبق آنها می باشد. او استدلال کرد که این توانایی از طریق نقش پذیری به دست می آید، یعنی وانمود کردن به پذیرش نقش دیگران و یا عملاً پذیرش نقش آنان به طوری که شخص بتواند دنیا را و خویشتن خود را از چشم آنان ببیند (Ghanadan, Motee and Sotoude, 1997: 106).

مید خاطر نشان ساخت که جامعه پذیری هیچ گاه تمام و کامل نیست. او بین دو نوع من یا خود تمایز قایل شد: یکی آنچه که اصطلاحاً آن را من فردی می نامید و عبارت بود از (خود) خود بخودی و خودخواسته ناشی از قوه محرکه آنی (خودانگیخته) و اجتماعی نشده و دیگر آنچه که من جمعی نامید و عبارت بود از خود اجتماعی شده که از انتظارات، ارزش ها و هنجارهای اجتماعی آگاه است. او تاکید کرد که من فاعلی هرگز به طور کامل تحت کنترل من مفعولی قرار ندارد، بدین ترتیب که اگرچه معمولاً من مفعولی یا خود اجتماعی غلبه دارد، لیکن همه ما استعداد و توانایی نقض قواعد اجتماعی و تخلف از انتظارات دیگران را دارا می باشیم (Robertson, 1993: 122).

کولی (خود آینه سان)

در زمینه مفهوم انتظارات اجتماعی یا انتظار از نقش علاوه بر نظریات فوق باید به نظریه خود آینه ای یا خود آینه سان از چارلز هورتون کولی اشاره نماییم. کولی بر این باور بود که "خود" و "جامعه" دو پدیده همزادند و بین آنها پیوند ارگانیک و گسل ناپذیری وجود دارد. خود ابتدا در دوران کودکی شکل می گیرد و سپس در طول زندگی هر زمان که شخص وارد موقعیت اجتماعی جدیدی می گردد، دوباره ارزیابی می شود.

"خود" کودک آینه ای است که تصویر و ارزیابی دیگران از او را منعکس می سازد، یعنی خود منعکس شده در آینه دیگری یا دیگران. آینه همان جامعه است که چونان آینه ای برای "خود" این امکان را به وجود می آورد تا واکنش های دیگران را نسبت به رفتار خود مشاهده کند. بنابراین آگاهی یک شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران درباره او است. از این رو شخصیت یا "خود" هر فرد در واقع انعکاس "خودهای اطرافیان" و مانند تصویری است که از خارج در آینه می افتد، یعنی شخصیت فرد از واکنش دیگران ساخته می شود. گوهر اندیشه کولی در نظریه خود آینه ای آن است که ما همواره برای دریافت نقطه نظر دیگران نسبت به خودمان به چهره آنها نگاه می کنیم و در این رابطه با پیمانۀ ذهنی خودمان مفاهیمی درباره اینکه آنها راجع به ما چه می اندیشند، می سازیم و می آموزیم که خودمان را از دریچه نگاه دیگران بشناسیم. طبق نظریه کولی فرایند توسعه خود شامل سه مرحله به شرح زیر است:

۱. تصور سیمای ظاهری خود: ظاهر ما به چشم دیگران چگونه می نماید
۲. تفسیر واکنش دیگران: داوری آنها درباره ظاهر ما چیست؟
۳. رشد مفهوم خود: چه احساسی از "خود" برای ما پدید می آید، غرور یا سرشکستگی؟ اگر تصویری که ما از خود در آینه اجتماعی می یابیم مطلوب باشد، مفهوم خود ما تقویت می شود و اگر این تصور نامطلوب باشد، مفهوم خود ضعیف می گردد.

بنابراین از نظر کولی تصور افراد درباره یکدیگر واقعیات اجتماعی را تشکیل می دهد و این واقعیات فرد را قادر می سازد تا تصور "خود" را رشد دهد (Ghanadan, Motee and Sotoude, 1997).

جنسیت و انتظار از نقش

در مطالعات جنسیت میان دو مفهوم جنس و جنسیت تمایز گذارده می شود. به عبارتی اصطلاح جنس فقط به ویژگی های بیولوژیک زنانه یا مردانه اشاره می کند. در حالی که جنسیت به ویژگی هایی اشاره می کند که بیولوژیک نیستند بلکه فرهنگی هستند و ممکن

است بسته به فرهنگ جوامع متفاوت باشند. از این رو اصطلاحات و مفاهیمی چون نقش جنسیتی و رشد جنسیت و جامعه‌پذیری جنسیتی نیز در این میانه شکل گرفته‌اند.

«نقش جنسیتی عبارت از جنبه‌های غیرجسمانی مرد بودن یا زن بودن شامل انتظارات فرهنگی از زنان یا مردان است» (Daigle, S. M, 2004)

جامعه‌پذیری جنسیتی یک شکل متمرکزتر جامعه‌پذیری است و آن این که بچه‌های دو جنس چگونه در درون نقش‌های جنسیتی مربوط به خود، اجتماعی می‌شوند و فکر می‌کنند مرد بودن یا زن بودن به چه معناست. جامعه‌پذیری جنسیتی از لحظه تولد فرد با یک سؤال ساده آغاز می‌شود: «او پسر است یا دختر؟» ما نقش‌های جنسیتی مان را به واسطه عوامل جامعه‌پذیری می‌آموزیم که «معلمان» جامعه هستند. عوامل اصلی عبارتند از: خانواده، گروه همالان، مدارس و رسانه‌ها. با توجه به جامعه‌پذیری جنسیتی هر یک از نقش‌های جنسیتی سنتی به حفظ کلیشه‌های جنسیتی سنتی کمک می‌کند. مثلاً فرض می‌شود مردان ماجراجو، پرخاشگر و مدعی، مستقل و متمایل به کار [حرفه‌ای] باشند. در حالی که زنان، حساس‌تر، ملایم، وابسته، عاطفی و متمایل به مردم باشند (Crespi, 2012).

گروهی برآنند که دختران از نقش‌های جنسیتی کلیشه‌ای سنتی تبعیت می‌کنند که طبق این کلیشه‌ها دختران سر به زیر و منفعل و عاطفی و ... رفتار می‌کنند. اما گروهی دیگر معتقدند چنین نیست و به موازات تغییر و تحولات جامعه این کلیشه‌ها نیز شکسته شده و دختران نیز شانس خود را برای موفقیت و رقابت با مردان در دنیای بیرون از خانه امتحان می‌کنند.

اما همچنان نقش‌های جنسیتی توسط جامعه محدود می‌شوند. در طول چندین دهه گذشته این انتظارات در ایالات متحده به طور چشمگیری هم برای مردان و هم برای زنان تغییر کرده که ناشی از تغییر هنجارهای فرهنگی بوده است (Williams, L and McBain, H, 2006).

رفتار کلیشه‌ای می‌تواند به نحوه آموزش و انتقال و تغییر کلیشه، ربط داشته باشد و این بخشی از فرایند جامعه‌پذیری است. فرهنگ فرد از طریق اطلاعاتی که از منابع غیرمستقیم به دست می‌آید بر کلیشه‌ها تأثیر می‌گذارد. این منابع عبارتند از: والدین، همالان، معلمان، رهبران سیاسی و مذهبی و رسانه‌های جمعی (Crespi, 2012)

دایتز در مورد عوامل اثرگذار بر این موضوع می‌نویسد: تأثیر برنامه‌های تلویزیونی و سرگرمی‌ها بر انتظارات نقش جنسیتی از زنان و مردان، توجه قابل ملاحظه‌ای به بار آورده است. طبق نظر گامسون و دیگران (۱۹۹۲) تنوع وسیعی از پیام‌های رسانه‌ای می‌تواند مثل معلمان ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و باورها عمل کند و ... می‌تواند برای تفسیر جهانی که خواه ناخواه طراحان آن از این قصد آگاهند، تصاویری ایجاد کند. ... به این ترتیب گفته می‌شود که رشد انتظارات نقش جنسیتی تحت تأثیر پیام‌های دریافتی از عوامل گوناگون اجتماعی شده در جامعه قرار می‌گیرد (Dietz, T. L, 1998).

یکی از این عوامل مهم چنان که گفته شد، والدین هستند. در این مورد کرسپی می‌نویسد:

«پیش از این گفته شده که والدین تأثیری اساسی بر رشد نقش جنسیتی در سال‌های اولیه زندگی فرد دارند. با توجه به تفاوت جنسیتی، خانواده در حقیقت بر خلاف سایر گروه‌ها با یک شیوه زندگی خاص مشخص می‌شود و تفاوت‌های جنسیتی از طریق فرایندی ساخته می‌شود که مطمئناً بیولوژیک است اما ارتباطی و اجتماعی نیز هست.

خانواده ارتباطی جنسیتی است. در خانواده رابطه با پدر و مادر بر تعریف تعلق جنسیتی تأثیرگذار است زیرا اولین تجربه ارتباط با مردان و زنان در خانواده رخ می‌دهد. هویت‌های جنسیتی و انتظارات جنسیتی از نقش‌های مردان و زنان درون رابطه والدین-فرزندان جامعه‌پذیر می‌شود؛ چنین انتظاراتی امروزه در مقایسه با گذشته متفاوت و جدیدند» (Crespi, 2012).

با توجه به نظرات فوق در می‌یابیم که نقش‌های جنسیتی و نیز انتظارات از نقش‌های دو جنس نسبت به گذشته در جوامع گوناگون تغییر کرده است. اما در مورد این که این تغییرات در کدام یک از دو جنس سرعت بیشتری داشته، تورنتون و یانگ دی مارکو در

این مورد اظهار کرده اند: «پژوهشگران گذشته جامعه شناسی دریافته اند که زنان سریع تر از مردان از نقش های جنسیتی سنتی به الگوهای غیرسنتی تر و مساوات طلبانه تر گذر کرده اند» (Thornton.A and Young-DeMarco.L, 2001). علت این تباین در این واقعیت نهفته است که زنان به طور فزاینده ای با درگیر شدن در اشتغال مزدبگیری، نقش های سنتی مردانه را اتخاذ کرده اند. در حالی که مردان به همان میزان نقش های سنتی زنانه شامل خانه داری و بچه داری را اتخاذ نکرده اند (Gerson. K, 1993).

فرضیه ها

- به نظر می رسد بین تجددگرایی و شکاف نسلی رابطه معنی داری وجود دارد.
- به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در نگرش به نوگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد.
- به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در نگرش به فردگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد.
- به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در میزان پایبندی به اعتقادات دینی تفاوت معنی داری وجود دارد.

روش شناسی

روش مورد استفاده در این پژوهش روش پیمایشی است و بر اساس یافته های به دست آمده از مطالعه کیفی و مبتنی بر فرضیه های تحقیق پرسشنامه تنظیم شده و در اختیار مخاطبان قرار خواهد گرفت.

جامعه آماری این تحقیق را خانواده های شهر تهران تشکیل می دهد چرا که با توجه به ویژگی های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تهران به عنوان بزرگترین شهر و مرکز سیاسی کشور، دستخوش تغییرات قابل توجهی در زمینه های متفاوت و بخصوص خانواده شده و لذا به یکی از حوزه های مورد مطالعه در جامعه شناسی تبدیل شده است.

جدول (۱): اطلاعات جمعیتی شهر تهران به تفکیک مناطق

منطقه	تعداد خانوار	زن	مرد	جمعیت
تهران ۱	۱۴۱۴۲۶	۲۲۳۴۵۶	۲۱۶۰۱۱	۴۳۹۴۶۷
تهران ۲	۲۰۵۸۸۳	۳۲۰۰۸۷	۳۱۲۸۳۰	۶۳۲۹۱۷
تهران ۳	۱۰۶۰۴۶	۱۶۵۴۹۱	۱۴۸۶۲۱	۳۱۴۱۱۲
تهران ۴	۲۷۰۹۴۸	۴۳۱۳۷۷	۴۲۹۹۰۳	۸۶۱۲۸۰
تهران ۵	۲۵۵۳۳۳	۴۰۲۴۵۳	۳۹۱۲۹۷	۷۹۳۷۵۰
تهران ۶	۷۳۲۱۲	۱۱۹۲۲۹	۱۱۰۷۵۱	۲۲۹۹۸۰
تهران ۷	۱۰۸۷۲۸	۱۵۹۷۲۰	۱۵۰۰۲۵	۳۰۹۷۴۵
تهران ۸	۱۲۵۷۵۷	۱۹۲۶۰۳	۱۸۵۵۱۵	۳۷۸۱۱۸
تهران ۹	۵۰۵۹۱	۷۷۷۷۲	۸۰۷۴۴	۱۵۸۵۱۶
تهران ۱۰	۱۰۴۷۲۰	۱۵۲۸۰۲	۱۵۰۰۵۰	۳۰۲۸۵۲
تهران ۱۱	۹۸۵۵۶	۱۴۶۰۰۷	۱۴۲۸۷۷	۲۸۸۸۸۴
تهران ۱۲	۷۶۶۲۸	۱۱۸۵۷۹	۱۲۲۱۴۱	۲۴۰۷۲۰
تهران ۱۳	۸۹۵۸۲	۱۳۹۳۲۱	۱۳۶۷۰۶	۲۷۶۰۲۷
تهران ۱۴	۱۵۳۶۴۹	۲۴۰۲۱۱	۲۴۴۱۲۲	۴۸۴۳۳۳
تهران ۱۵	۱۹۲۶۱۰	۳۱۳۴۲۷	۳۲۵۳۱۳	۶۳۸۷۴۰
تهران ۱۶	۸۹۹۲۸	۱۴۳۲۲۵	۱۴۴۵۷۸	۲۸۷۸۰۳
تهران ۱۷	۷۵۸۷۲	۱۲۳۲۲۵	۱۲۵۳۶۴	۲۴۸۵۸۹
تهران ۱۸	۱۱۵۱۵۱	۱۹۱۷۴۵	۱۹۹۶۲۳	۳۹۱۳۶۸
تهران ۱۹	۷۰۳۴۹	۱۱۹۸۶۹	۱۲۴۴۸۱	۲۴۴۴۵۰
تهران ۲۰	۱۰۴۲۷۵	۱۷۰۰۰۲	۱۷۰۸۵۹	۳۴۰۸۶۱
تهران ۲۱	۵۰۳۸۱	۸۰۶۶۷	۸۲۰۱۴	۱۶۲۶۸۱

تهران ۲۲	۳۸۱۰۶	۶۳۴۸۲	۶۵۴۷۶	۱۲۸۹۵۸
جمع کل	۲۵۹۷۷۳۱	۴۰۹۴۷۵۰	۴۰۵۹۳۰۱	۸۱۵۴۰۵۱

در این تحقیق بهترین شیوه برای نمونه گیری، نمونه گیری طبقه ای^۱ متناسب با حجم است. بدین دلیل که شهر تهران شامل مناطق مختلفی است که خانواده ها در آن ها زندگی می کنند، بنابراین نمونه آماری تحقیق از خانواده های شهر تهران که تعداد آنها برابر با ۲۵۹۷۷۳۱ خانواده است، تشکیل شده است. در این روش به تناسب توزیع فراوانی هر طبقه، طبقات تعیین می شود و سپس در مرحله بعد، از هر طبقه به صورت نمونه گیری تصادفی ساده افراد نمونه انتخاب می شوند. با توجه به این که حجم نمونه در این تحقیق ۲۵۹۷۷۳۱ بدست آمده و با در نظر گرفتن طبقات موجود به محاسبه تعداد نمونه متناسب با حجم هر طبقه می پردازیم.

$$n = \frac{\frac{(1/96)^2 \times 0.5 \times 0.5}{(0.5)^2}}{1 + \frac{1}{2597731} \frac{(1/96)^2 \times 0.5 \times 0.5}{(0.5)^2}} = \frac{384/16}{1/000147} = 384/1.03 \approx 384$$

در پژوهش حاضر پس از تکمیل پرسشنامه، داده های جمع آوری شده، بر اساس مقیاس های اندازه گیری متغیر در نرم افزار SPSS کد گذاری شده و سپس بر اساس اهداف و فرضیات تحقیق، مورد پردازش و تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند و نتایج تحقیق در دو بخش نتایج توصیفی و نتایج تحلیلی استنباطی نمایش داده شده اند. به طوری که نتایج توصیفی با توجه به نوع متغیر در قالب شاخص های گرایش مرکزی (میان، نما و میانگین)، شاخص های گرایش پراکنندگی (واریانس و انحراف معیار)، نمودارها و جداول فراوانی در نظر گرفته شده اند و در بخش تحلیل استنباطی جهت آزمون فرضیه های تحقیق با توجه به نوع فرضیه (رابطة ای و تفاوتی) از آزمون های پارامتری استفاده شده است.

یافته ها

فرضیه ۱: به نظر می رسد بین تجددگرایی و شکاف نسلی رابطه معنی داری وجود دارد.
با توجه به این که تجددگرایی و شکاف نسلی متغیرهای رتبه ای می باشند از آزمون ضریب همبستگی اسپیرمن استفاده می شود.

جدول (۲): نتیجه آزمون همبستگی اسپیرمن میان تجددگرایی و شکاف نسلی

متغیرها	تعداد	مقدار ضریب همبستگی	سطح معنی داری (۰/۰۵)
تجددگرایی و شکاف نسلی	۳۸۴	۰/۶۶۷	۰/۰۳۴

با توجه به جدول ۲ میزان ضریب همبستگی میان متغیرهای تجددگرایی و شکاف نسلی برابر با ۰/۶۶۷ محاسبه شده است که این میزان نشانگر وجود رابطه ای نسبتاً قوی و مستقیم است. بدین معنی که با افزایش (یا کاهش) سطح تجددگرایی میزان شکاف نسلی افزایش (یا کاهش) می یابد. با توجه به سطح معناداری این رابطه که برابر با ۰/۰۳۴ است و کوچکتر از ۰/۰۵ محاسبه شده است بنابراین فرض صفر رد و فرضیه پژوهش تایید می شود. یعنی بین سطح تجددگرایی و شکاف نسلی رابطه معناداری وجود دارد.

فرضیه ۲: به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در نگرش به نوگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد.
با توجه به این که نگرش به نوگرایی متغیری رتبه ای می باشد برای سنجش وجود تفاوت معنادار آن بین والدین و فرزندان از آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون استفاده می شود.

جدول (۳): آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون برای سنجش تفاوت در نگرش به نوگرایی

متغیر تجددگرایی (میانگین)		
والدین	فرزندان	
۳۸/۶	۶۲/۷	رتبه

¹ Stratified Sampling

۰	۰	کمینه
۱۰۰	۱۰۰	بیشینه
۳/۲۵۴		آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون
۰/۰۳۸		سطح معنی داری

با توجه به جدول ۳ میزان آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون میان متغیر های تجددگرایی والدین و فرزندان برابر با ۳/۲۵۴ محاسبه شده است. با توجه به سطح معناداری این آزمون که برابر با ۰/۰۳۸ است و کوچکتر از ۰/۰۵ محاسبه شده است بنابراین فرض صفر رد و فرضیه پژوهش تایید می شود. یعنی بین والدین و فرزندان در نگرش به نوگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد. فرضیه ۳: به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در نگرش به فردگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد. با توجه به این که نگرش به فردگرایی متغیری رتبه ای می باشد برای سنجش وجود تفاوت معنادار آن بین والدین و فرزندان از آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون استفاده می شود.

جدول (۴): آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون برای سنجش تفاوت در نگرش به فردگرایی

متغیر فردگرایی (میانگین)		
فرزندان	والدین	
۷۸/۴	۵۸/۳	رتبه
۰	۰	کمینه
۱۰۰	۱۰۰	بیشینه
۸/۲۱۳		آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون
۰/۰۲۷		سطح معنی داری

با توجه به جدول ۴ میزان آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون میان متغیر های فردگرایی والدین و فرزندان برابر با ۸/۲۱۳ محاسبه شده است. با توجه به سطح معناداری این آزمون که برابر با ۰/۰۲۷ است و کوچکتر از ۰/۰۵ محاسبه شده است بنابراین فرض صفر رد و فرضیه پژوهش تایید می شود. یعنی بین والدین و فرزندان در نگرش به فردگرایی تفاوت معنی داری وجود دارد. فرضیه ۴: به نظر می رسد بین والدین و فرزندان در میزان پایبندی به اعتقادات دینی تفاوت معنی داری وجود دارد. با توجه به این که میزان پایبندی به اعتقادات دینی متغیری رتبه ای می باشد برای سنجش وجود تفاوت معنادار آن بین والدین و فرزندان از آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون استفاده می شود.

جدول (۵): آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون برای سنجش تفاوت میزان پایبندی به اعتقادات دینی

متغیر میزان پایبندی به اعتقادات دینی (میانگین)		
فرزندان	والدین	
۵۸/۶	۶۹/۵	رتبه
۰	۰	کمینه
۱۰۰	۱۰۰	بیشینه
-۶/۱۴۹		آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون
۰/۰۴۱		سطح معنی داری

با توجه به جدول ۵ میزان آزمون تفاوت رتبه های ویلکاکسون میان متغیر های میزان پایبندی به اعتقادات دینی والدین و فرزندان برابر با -۶/۱۴۹ محاسبه شده است. با توجه به سطح معناداری این آزمون که برابر با ۰/۰۴۱ است و کوچکتر از ۰/۰۵ محاسبه شده است بنابراین فرض صفر رد و فرضیه پژوهش تایید می شود. یعنی بین والدین و فرزندان در میزان پایبندی به اعتقادات دینی تفاوت معنی داری وجود دارد.

بحث و نتیجه گیری

تحت تاثیر فرایند جهانی شدن و با ورود عناصری از مدرنیته در کشورهای جهان سوم، تغییراتی در ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها و از جمله ایران رخ داده است. یکی از مظاهر این تغییرات خانواده بخصوص در جامعه شهری است. در ایران و بخصوص طی چند دهه اخیر در خانواده شهری و به ویژه شهرهای بزرگ مثل تهران تحت تاثیر ورود مدرنیته نهاد خانواده از جهات مختلف تغییر کرده است. یکی از این تغییرات ایجاد شده تغییر در نقش های پدر و مادر است که موجب تفاوت بین نقش های آنها در خانواده سنتی و خانواده مدرن شده است به گونه ای که والدین با بر عهده گرفتن نقش های متفاوت بنا به ضرورت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دچار تعدد و تنوع نقش شده اند و لاجرم بخشی از نقشهای سنتی خود را رها کرده و در انجام بعضی دیگر از نقشها تغییراتی ایجاد کرده اند. از آنجا که یکی از مهمترین متغیرهای تاثیر گذار در تعیین و تعریف نقش، انتظارات دیگران از کنش گر است در خانواده شهری ایران نیز فرزندان در تعیین و تعریف نقش والدین موثر هستند. اما به نظر می رسد که انتظار فرزندان از نقش والدین با انتظاری که والدین از نقش خود دارند متفاوت است و این تفاوت نگرش منجر به نارضایتی و تضعیف روابط بین والدین و فرزندان شده است. به این معنی که فرزندان انتظار دارند والدین نقشهای سنتی (خانه داری) خود را به نحو احسن انجام دهند در حالیکه والدین برای نقش های جدیدی که در عرصه های مختلف خارج از خانه بر عهده گرفته اند ارزش قائلند و انتظار آنها با انتظار فرزندان متفاوت است. خانواده ایرانی در چندین سال اخیر تحت تاثیر روند مدرنیزاسیون و لوازم و پیامدهای آن از جمله تغییر ساخت اقتصادی و رواج شهرنشینی، مهاجرت خانواده های روستایی به شهر، دگرگونی های نسبتاً چشمگیری را تجربه کرده است. خانواده امروزی از لحاظ ساخت و کارکرد و برخی ارزش های فرهنگی، تمایلی به مشابهت با خصوصیات خانواده و ازدواج در جوامع صنعتی نشان می دهد، از نتایج نوسازی این است که شرایط مطلوب ازدواج با خویشاوندان کاهش می یابد، سن ازدواج کم کم بالاتر می رود و پذیرش طلاق برای افراد آسان تر می شود که در ایران نیز در طول دوره های تغییر اجتماعی، تفاوت هایی بین واکنش های بلند مدت و کوتاه مدت در هنجارهای فرهنگی مثل ترجیحات برای ازدواج با خویشاوندان، انتخاب همسر بر اساس عشق و مطلوبیت ازدواج به وجود آمده است. این پژوهش درصدد برآمد تا با استفاده از نظریه های نوسازی، تحول و دگرگونی فرهنگی و ارزشی و نظریه آرمان گرایی توسعه ای، ضمن شناخت ارزش های خانواده، به تبیین شکاف بین ارزش های والدین و فرزندان بپردازد. نتایج تحقیق نشان دهنده این است که ارزش های خانواده در نسل دوم بیشتر مدرن است تا سنتی و برعکس در والدین این ارزش ها بیشتر سنتی هستند تا مدرن. همچنین بین متغیرهای میزان تحصیلات، میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی، رابطه معنی داری وجود دارد. در تحلیل چند متغیره هم برای تبیین شکاف یا همان تفاوت های بین نسلی در الگوی ارزشی والدین و فرزندان از رگرسیون استفاده گردید. نتایج نشان دهنده این است که متغیر استفاده از وسایل ارتباط جمعی، بر احتمال مدرن بودن ارزش های خانواده تأثیر گذار باشد که شدت این تأثیر گذاری در مورد فرزندان متفاوت تر از والدین است و در مورد فرزندان تأثیر گذاری بیشتری از والدین داشته اند. در بعد شعائر و مناسک دینی نظیر نماز و روزه و ... شکاف نسلی وجود دارد. در بعد التزام عملی به احکام دینی نظیر دوستی با پسران و پوشش و آرایش، بیشترین میزان شکاف نسلی وجود دارد. نتایج حاکی از آن است که برای زنان و دختران، خانه مرکز و محور تمام فعالیت هاست. علیرغم آن که دختران برای اموری نظیر مدرسه و شرکت در کلاس های آموزشی و ... از خانه خارج می شوند اما همچنان تمایل جامعه و خانواده به حضور او در خانه است. از این رو بیشترین تمایل دختران به آن دسته از فعالیت های فراغتی است که با وجود آن که در خانه انجام می شود، اما در حقیقت به دلیل فشردگی فزاینده فضا و زمان که از ویژگی های جهانی شدن است، عرصه های بیرونی را به درون خانه می کشاند. موبایل و ماهواره و اینترنت، امکان برقراری ارتباط با افرادی از هر جای زمین در هر زمان را برای دختران فراهم می کند. این فعالیت ها در این پژوهش فراغت شبه خانگی نامیده شده اند. تقریباً اکثر مادرانی که پاسخگو بودند، از فرزند خود اظهار رضایت می کردند و وجود هر گونه فاصله ای را کتمان می کردند. حتی مواردی که فرزند حکایت از فاصله و حتی شکافی بین خود و مادرش را ذکر نموده بود.

از مهم ترین یافته های این تحقیق آن است که مادران نیز تحول یافته و تغییر کرده اند. در زمینه روش های گذران اوقات فراغت فرزندان حساسیت های مادران بسیار کمتر از آن چیزی است که تصور می شد باشد. حتی در زمینه نوع پوشش و آرایش نیز به نظر می رسد مادران باید سختگیرتر باشند اما نبودند. اما آنچه که والدین سخت در مقابل آن مقاومت می کنند، دوستی و ارتباط دختران با پسران است. ارتباطات و رسانه ها، در این زمینه نتوانسته اند در مادران نفوذ کنند. به عبارتی انتظارات نقش جنسیتی سنتی و کلیشه ای که از دختران می خواهد با پسران غریبه دوستی نکنند، همچنان به قوت خود باقی است. به نظر می رسد علت این امر اهمیت فراوانی است که در این فرهنگ به دست نخورده بودن و پاک بودن دختر در هنگام ازدواج داده می شود. نگرانی والدین از آن است که این امر موجب از دست رفتن موقعیت ازدواج فرزند خصوصا دختر و خراب شدن آینده او شود.

References

1. Abercombie, N. & Hill, S. (2000). *The Penguin Dictionary of sociology*. London: penguin books, fourth edition.
2. Azad Armaki. T. & Ghafari. Gh. (2007). *The Sociology of Generation in Iran*, Human Sciences Research Institute .Tehran.
3. Budon. R. (1985), *Social Logic*, Translation by Abdolhossein Nik Gohar, Tehran, Javidan Publishing Organization.
4. Cohen. B. (2008). *Principles of Sociology*. (Tavasoli. Gh.). SAMT Publications. Tehran [Persian]
5. Crespi, I. *Socialization and gender within the family: A study on adolescents and their parents in Great Britain*. Retrieved from <http://pdfcast.org/pdf> (2012).
6. Daigle, S. M. (2004) *what influence do gender roles have on adolescents' development?* Retrieved from <http://pdfcast.org/pdf> (2012).
7. Dietz, T. L. (1998). *An Examination of Violence and Gender Role Portrayals in Video Games: Implications for Gender socialization and Aggressive Behavior*. Retrieved from <http://pdfcast.org/pdf> (2012).
8. Dutch. M. & Crowse. R. M. (1995). *The Theories in Sociopsychology* (Kotobi. M) Tehran. University of Tehran [Persian]
9. *Family Issues in the United States: The 1960s through the 1990s*, *Journal of Marriage and the Family*, 63 (November): 1009-1037.
10. Gerson, K. (1993). *No Man's Land: Men's Changing Commitments to Family and Work*. New York: BasicBooks.
11. Giddens, A. (1994). *Beyond left and right*, Cambridge: Politypress.
12. Giddens, A. (2000). *Modernity and Isolation*. (Mofeghian N.). Ney Publishing. Tehran.
13. Ingelhart, R. & Baker, R. (2000). *Modernization, cultural change and the persistence of traditional values*, *American sociological review*, Vol, 65.
14. Ingelhart. R. (1994). *Cultural Transformation in the Industrialized Society*. Translation by Maryam Viter, Tehran: Kavir Publishing.
15. Leslie, G. & Korman, Sh. (1985). *The family in social context*. London: Oxforduniversity press.
16. Lover, R. H. (2004). *Views on Social Change*. (Seidamami. K.). Academic Publishing. Tehran.
17. Mansourfar, K. (2006). *Advanced Statistical Methods*. University of Tehran Press. Tehran.
18. Navabakhsh, M. (2015). *An Introduction to Social Capital, Enrichment of Urban Sociology. Culture and Civilization Publishing*.
19. Panahi. M. H. (1994). *The Impacts of Education on Generation Gap in Iran*. Allameh Tabatabai University, *Journal of Social Sciences*, No. 27, pp. 1-41.
20. Riley, S. C.E. (2003). *The Management of the Traditional Male Role: a discourse analysis of the constructions and functions of provision*, *Journal of Gender Studies* 12(2): 99-113.
21. Robertson.Y. (1993). *Introduction to sociology* (Behravan.H) Mashhad, Astan Ghodse Razavi (Persian)
22. Rosher. G. (1991). *Social Action*, (Zanjanizade. H), Mashhad, University of Mashhad.

23. Sarae. H. (2003). Introduction to Sampeling in Research, SAMT Publications. Tehran [Persian]
24. Tavasoli. Gh. (2001). Sociology of Religion. Tehran. Sokhan Publications. Tehran [Persian]
25. Tavasoli. Gh. (2003). The Social Factors of Generation Gap in Iran, Tehran, Jahade Daneshgahi Publications. [Persian]
26. Tavasoli. Gh. (2007). The Theories of Sociology. SAMT Publications. Tehran [Persian]
27. Thornton, A. and Young-DeMarco, L. (2001). Four Decades of Trends in Attitudes toward
28. Wikibooks, the open-content textbooks collection. (2010). Sociological Theory/Role theory. Retrieved from <http://en.wikibooks.org/wiki/>.
29. Williams, L. and McBain. H. (2006). Integrating gender on multiple levels: A Conceptual Model for Teaching Gender Issues in Family Therapy. *Journal of Marital and Family Therapy*. 32 (3): 385-397.